

مستغفار لایزال فی مرض عیالی

مستغفار لایزال فی مرض عیالی



مستغفار لایزال فی مرض عیالی

مستغفار لایزال فی مرض عیالی

اطلاعات

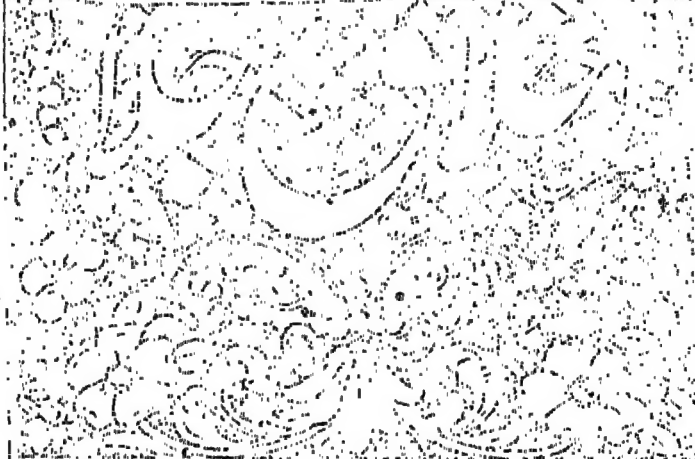
اس طبیع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں مثلاً یقین کو فہرست مطول سے جو علم و فن موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے اور ہم صرف اخلاق و موعظت و تصوف کی کتابیں ذیل میں درج کر رہے ہیں۔

کتاب علم اخلاق و موعظت

- احیاء العلوم - تصنیف امام غزالی رح -
 اخلاق محمدی - مصنفہ محمد علی یزدی اخلاق میں -
 خاں رستمان محشی - موعظت و اخلاق میں آیا
 کتاب نظم و نثر گفتار میں بعینہ ہم پہلوئے گلستان
 ہر اور صفات معنوی فصاحت و اندرز میں ادبی کے
 ہم پایہ و ہم میزان ہے گلستان کے آٹھ باب
 اسکا سولہ باب پر حساب ہر خار کو بعد گل کا رنگ
 جتنا ہے اسیلو مبتدی کو اسکے بعد گلستان آنا
 یہی ہے فنی و نیدیال صاحب میر فنی ایچ فنی
 پھوپال نے اصل منظر پڑی کوشش سے صحیح کر کے
 بھیجا گو یا از سر نو نام مصنف کا نہ کیا اسکی خوبی
 صوری و معنوی قابل دید ہے -
 تہذیب التقویں - از خواجہ سید محمد نواز الدین
 صاحب اردو میں ہے -
 اخلاق ناصری - مشہور علم اخلاق میں -
 اخلاق محشی - از ملا حسین واعظ -
 می باید شنید - از مولوی رفعت علی رفعت
 نصاب اخلاق میں -
 انوار الرحمن لقتویہ الجہان - ملفوظات حضرت
 عبد الرحمن مدنی صاحب عرفان -
 جامع الاخلاق - ترجمہ اردو اخلاق جلالی -
 ذخیرہ سعادت - علم اخلاق میں تصنیف
 لالہ لاجپی صاحب بھاسنی بلاس پشک کی تفصیل
 اول اور آخر کا ترجمہ ہے
 نور عین - اخلاق و تصوف میں ترجمہ کیا ہوا
 فنی گوگل پر شاہ صاحب -
 گلہ نشہ اخلاق - معروف تالیف ہرگز نہ
 سو کفہ پاو ہرگز نہ سما ہی صاحب رئیس گوگل
 علم اخلاق میں اردو زبان -
 اخلاق سروری - اردو زبان شریف و نظم
 آموزش علم تہذیب و اخلاق کی بہت نادر کتاب
 یہ کتاب ایسی ہے کہ اطفال و بستان کو ابتدا
 اس کتاب کو پڑھاویں تا وہ طفولیت ہی اخلاق
 سیکھیں اور وقت شعور کے نتیجہ نیک حاصل کر لیں

غون فون متعالی الانزل می بر فون عالی بهائی

نستیف جیدی بهائی آری جبر با فاق مستی لوامع الاشراق معرب



نستیف جیدی بهائی آری جبر با فاق مستی لوامع الاشراق معرب

نستیف جیدی بهائی آری جبر با فاق مستی لوامع الاشراق معرب

بسم الله الرحمن الرحيم
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اذْهَبْ اَنْتَ وَابْنُكِ
 اِزْلَىٰ جَنُودِ مَجْدِنَدِهٖ اَعْيَانِ مَكْنَانِهٖ
 مَتَوَبِهٖ سَاحَتِ وَتَشْوِيهِ فَنَافَتِ كَبِيْرِيْ
 تَرَوَانِيْدِهٖ اَوْرَاجِ مَلَكِيَّةِ خَلِيْفَتِهٖ
 بِنَوَاجِثِ تَبَدُّلِيْ كِهٖ لَوْحِ فُطْرَتِ اِنْسَانِيْ
 نَوَاشِخِ مَاجْنُونِيَّةِ كِهٖ اَرَا فَا بَلِيَّتِ نَفْسِ
 وَاعْلَمْ اَنْ اَوَّلَ اَلْاَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ
 اَوَّلَ اَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 اذْهَبْ اَنْتَ وَابْنُكِ
 اِزْلَىٰ جَنُودِ مَجْدِنَدِهٖ اَعْيَانِ مَكْنَانِهٖ
 مَتَوَبِهٖ سَاحَتِ وَتَشْوِيهِ فَنَافَتِ كَبِيْرِيْ
 تَرَوَانِيْدِهٖ اَوْرَاجِ مَلَكِيَّةِ خَلِيْفَتِهٖ
 بِنَوَاجِثِ تَبَدُّلِيْ كِهٖ لَوْحِ فُطْرَتِ اِنْسَانِيْ
 نَوَاشِخِ مَاجْنُونِيَّةِ كِهٖ اَرَا فَا بَلِيَّتِ نَفْسِ
 وَاعْلَمْ اَنْ اَوَّلَ اَلْاَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ
 اَوَّلَ اَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 اذْهَبْ اَنْتَ وَابْنُكِ
 اِزْلَىٰ جَنُودِ مَجْدِنَدِهٖ اَعْيَانِ مَكْنَانِهٖ
 مَتَوَبِهٖ سَاحَتِ وَتَشْوِيهِ فَنَافَتِ كَبِيْرِيْ
 تَرَوَانِيْدِهٖ اَوْرَاجِ مَلَكِيَّةِ خَلِيْفَتِهٖ
 بِنَوَاجِثِ تَبَدُّلِيْ كِهٖ لَوْحِ فُطْرَتِ اِنْسَانِيْ
 نَوَاشِخِ مَاجْنُونِيَّةِ كِهٖ اَرَا فَا بَلِيَّتِ نَفْسِ
 وَاعْلَمْ اَنْ اَوَّلَ اَلْاَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ
 اَوَّلَ اَسْمَاءِ بِرُكْنِهَا خُفَاوَقِ

و در قاف حکمت علمی و جسمی تحصیل نماید و بر معارف و معارف تعلیم و
ملکات سنیة با قدر اهمیت برآید و در درسیه ملکوت بحکم قال یا اوم
از بنا هم پاستانیم ب فادۀ منتیان ملا و علی را بسزد و شاید و در
بر کمالی که بحسب نشا و قبی فاشی که کتاب ابداع و اختراع و بصیرت
انسی و با چه بکار هم اخلاق و اطاعت و مطناح است کملنی که بید و
آداب شعائر شرعی و اسرار انوار و غیره منتهی میسر شد ان مسالک
هدایت را از ممالک غوایت خلاص و اده بسر منزل بکمان گم شدگان
یواد می ساو ک بیعتشان فیانی طلب ابطلایا می حسن ارشاد
منسل نلال و حمال رسانید و بر آل و ضعیف اب که حیات ملت بیضا
هراة طریقہ زیر او قرار سان سیادین وین و عار سان شرح بین بان
و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب ربانی
خداوند تعالی ظلال خلافت و راقبه علی العالمین

[illegible][illegible]

م

نقلیاتی امور و ترانزیت و تجارت و امور مالی و اقتصادی و امور اجتماعی و فرهنگی و امور ورزشی و تفریحی و امور علمی و تحقیقاتی و امور اداری و خدماتی و امور دیگر

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

سید محمد علی حسینی

بعد از محمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سیدانا محمد علیها و آلهما و سلم
و الاکرام تو شیخ معاهد کلام بذکر القاب بایون پادشاه لائش
که جهان بین جهانیا ن بنو عدل شالش و شن شده و ^{بینه چشم}
عرصه مامون ازین فصل کاش گلشن گشته نسوزی که انجم انجم
بلکی چشم شده صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنین صاحب دلتی باین مرتب
نشنیده سعادت و اقبال عین سمت ^{بصورت ۱۲} علامی آنحضرت بکفت قبول
موصوف شوند ظفر نصرت و غیره ز کمال اربیم زوال بسایه چهره ^{زیر}
پناه آرزو پیش آفتاب نیست که چون خدا و ایزد بسمت الراس نیست
وقت زوال خود و اندام نیست که شر را آتش شرارت ^{جانب ۱۱} جفت از بسینه
فغانها ن باز آشناندنی بل تشیت که چون از محشری زیر کادو ^{باز}
و دشمنان را گیا و صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

[illegible]

بازمانده از این کتاب
مؤلف: آیت الله العظمی
محل: تهران
تاریخ: ۱۳۰۵

[illegible]

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیده گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و رای غنچه و لهانی ابرار
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل بیک
 خشم سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمان نیست که خورشید در سایه آفت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیده گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و رای غنچه و لهانی ابرار
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل بیک
 خشم سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمان نیست که خورشید در سایه آفت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیده گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و رای غنچه و لهانی ابرار
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل بیک
 خشم سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمان نیست که خورشید در سایه آفت

عروس حسانی ملک همه خود و جود صفای آن تواند دید جوهر
 کاروان که دشمن سودا کی جز بخت جهان جوهری از تو تواند
 پاک گوهریست از خاندان و آنزلنا احمد نیکو پیکری که صفت
 سلطوت او فیه با شش شدیده گاهی که چون برق لامع از ابر کعبه
 دیرانوش درخشیدن گیرد سیلاب خون اخلا از هر طرف و آن
 گرد و دوقتی که چون ابر بهاری بگریه خویزتری و رای غنچه و لهانی ابرار
 بشکر خنده شکر کردار لب بکشايد اگر چه الماس از صاعقه خیزد بغش
 بعکس الماسیست که صاعقه انگیزد تیرش حمایت سریع که اجل نامه
 اعدای دوشش بر پایی بسته یا یکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضور خالغان آمده معینی ست باریک از دل بیک
 خشم سربزده خیالیت رست و مانع صاود و لش جای گرفته
 چرخ عظمیت و مارش بر سر خود آسمان نیست که خورشید در سایه آفت

[illegible]

وَمِنْ أَسْلَافِ الْأَعْظَمِ وَالْخَاقَانِ الْأَكْرَمِ الَّذِي بِيَدِ قِتَادِهِ

بقیه به تجویر این دولت عالی اقرنهای الله با مخلوق مدنی الایام
 والیائی فرموده اند و در مواضع متعدد ذکراوصاف شایسته حضرت
 نموده و چه امارت بر شوکام قواعدین دولت قاهره اجلی و اعلی از انکه
 صبح ظهورش از مفاصل اضع ضعیف سر برزد و چنانکه عالمیان را بحدود
 مشله نه نموده و بر وجهی که یکس بر هیچ وجه دران یری نمایت
 متحد شد متفرس داند که احوال هایلون فالش بزبان حال و
 صادق میدهد که عاقرتیب در تخوم ریح مسکون و همچون عرصه نامون
 وجوه و نایز و روس منابر بشرف نام و القاب نباهت استایش

منقوشه بای خواهد شد فرو کاین بنور از تاج مست	باش تا آفتاب جلو کند ایزد تعالی قباب غطت جلال
---	--

این پاوشا هدیم المثل را بتایید و تائید شد و خیانت اقبال

این دولت عالی اقرنهای الله با مخلوق مدنی الایام
 والیائی فرموده اند و در مواضع متعدد ذکراوصاف شایسته حضرت
 نموده و چه امارت بر شوکام قواعدین دولت قاهره اجلی و اعلی از انکه
 صبح ظهورش از مفاصل اضع ضعیف سر برزد و چنانکه عالمیان را بحدود
 مشله نه نموده و بر وجهی که یکس بر هیچ وجه دران یری نمایت
 متحد شد متفرس داند که احوال هایلون فالش بزبان حال و
 صادق میدهد که عاقرتیب در تخوم ریح مسکون و همچون عرصه نامون
 وجوه و نایز و روس منابر بشرف نام و القاب نباهت استایش

بقیه به تجویر این دولت عالی اقرنهای الله با مخلوق مدنی الایام
 والیائی فرموده اند و در مواضع متعدد ذکراوصاف شایسته حضرت
 نموده و چه امارت بر شوکام قواعدین دولت قاهره اجلی و اعلی از انکه
 صبح ظهورش از مفاصل اضع ضعیف سر برزد و چنانکه عالمیان را بحدود
 مشله نه نموده و بر وجهی که یکس بر هیچ وجه دران یری نمایت
 متحد شد متفرس داند که احوال هایلون فالش بزبان حال و
 صادق میدهد که عاقرتیب در تخوم ریح مسکون و همچون عرصه نامون
 وجوه و نایز و روس منابر بشرف نام و القاب نباهت استایش

این دولت عالی اقرنهای الله با مخلوق مدنی الایام
 والیائی فرموده اند و در مواضع متعدد ذکراوصاف شایسته حضرت
 نموده و چه امارت بر شوکام قواعدین دولت قاهره اجلی و اعلی از انکه
 صبح ظهورش از مفاصل اضع ضعیف سر برزد و چنانکه عالمیان را بحدود
 مشله نه نموده و بر وجهی که یکس بر هیچ وجه دران یری نمایت
 متحد شد متفرس داند که احوال هایلون فالش بزبان حال و
 صادق میدهد که عاقرتیب در تخوم ریح مسکون و همچون عرصه نامون
 وجوه و نایز و روس منابر بشرف نام و القاب نباهت استایش

خورشید از دل تو تابان
 زلفش از پیشانی تو تابان
 لبش از لب تو تابان
 چشمش از چشم تو تابان
 دستش از دست تو تابان
 پایش از پای تو تابان
 تنه از تن تو تابان
 پیکر از پیکر تو تابان
 روح از روح تو تابان
 جان از جان تو تابان
 عین از عین تو تابان
 قیاس از قیاس تو تابان
 حکم از حکم تو تابان
 عدل از عدل تو تابان
 انصاف از انصاف تو تابان
 کرم از کرم تو تابان
 شرف از شرف تو تابان
 بزرگواری از بزرگواری تو تابان
 جلال از جلال تو تابان
 اقبال از اقبال تو تابان
 کمال از کمال تو تابان
 تمام از تمام تو تابان
 همه از همه تو تابان
 حق از حق تو تابان
 باطن از باطن تو تابان
 غیب از غیب تو تابان
 معجزه از معجزه تو تابان
 قدرت از قدرت تو تابان
 علم از علم تو تابان
 فضل از فضل تو تابان
 کرم از کرم تو تابان
 شرف از شرف تو تابان
 بزرگواری از بزرگواری تو تابان
 جلال از جلال تو تابان
 اقبال از اقبال تو تابان
 کمال از کمال تو تابان
 تمام از تمام تو تابان
 همه از همه تو تابان
 حق از حق تو تابان
 باطن از باطن تو تابان
 غیب از غیب تو تابان
 معجزه از معجزه تو تابان
 قدرت از قدرت تو تابان
 علم از علم تو تابان
 فضل از فضل تو تابان

[illegible]

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه
 مقاصد گفته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلجات و نظائر آن
 مناسب نمود و التوفیق من الله العبد ولا یستعین الا ایاه
 طلع قال الله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
 عین و قال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم ایتنا
 بر جوی از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را
 این معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقایق عالم
 مکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه
 شد و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد
 حکم اعطی کل شیء خلقه ثم یرمی هر یک را غایتی و مصلحتی است
 بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول
 غرض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

امور است شریک در این
 در بیان امور مذکور و در ملاحظه
 مقاصد گفته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلجات و نظائر آن
 مناسب نمود و التوفیق من الله العبد ولا یستعین الا ایاه
 طلع قال الله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
 عین و قال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم ایتنا
 بر جوی از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را
 این معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقایق عالم
 مکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه
 شد و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد
 حکم اعطی کل شیء خلقه ثم یرمی هر یک را غایتی و مصلحتی است
 بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول
 غرض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه
 مقاصد گفته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلجات و نظائر آن
 مناسب نمود و التوفیق من الله العبد ولا یستعین الا ایاه
 طلع قال الله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
 عین و قال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم ایتنا
 بر جوی از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را
 این معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقایق عالم
 مکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه
 شد و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد
 حکم اعطی کل شیء خلقه ثم یرمی هر یک را غایتی و مصلحتی است
 بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول
 غرض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

عجل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان امور مذکور و در ملاحظه
 مقاصد گفته فیت و آفصول و معطاط تغییر بلجات و نظائر آن
 مناسب نمود و التوفیق من الله العبد ولا یستعین الا ایاه
 طلع قال الله تعالی و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
 عین و قال الله تعالی احسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم ایتنا
 بر جوی از پروا شعله این دو سیر قدسی بنیایان منظر تحقیق را
 این معنی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و حقایق عالم
 مکان را که از کمن غیب بمنصبه شود جلوه دادند و گویا صیغه
 شد و من احسن من الله صیغه آراسته و معروض عیان در آورد
 حکم اعطی کل شیء خلقه ثم یرمی هر یک را غایتی و مصلحتی است
 بمنزله ثمره است چه فعل جوا و مطلق و فعال برحق اگر چه معلول
 غرض نیست اما خالی از حکم و مصلح و غایات و ثمرات نیست

در این چ بعضی ها اگر حیثیت جلاله با سنده بین و خصل و این مصالح و وسوسه شان نگاه دارند پس چنانکه مانت بر سر طاقت اهل بیرون خود را لا محاله می بینند
 ۲۰
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند

ایضا آنچه هر دو مقدسه در علم آتی بر این قاطعه و دلائل ساطعه ثبت شده
 و غایت انسان که خلاصه اکوان و عین اعیان و نقاوه جهات
 خلافت آتی است چنانچه بودی نص کریم آتی جاعل فی الارض
 خلقه و فحوائی و هو الذی جبکم خلایف فی الارض فصالح اهل
 دنیا بدو درایت کریمه انما عرضنا الامانه علی السموات والارض
 والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه
 کان ظلوما جهولا اگر امانت را حمل بر عقل یا تکلیف نکرده چنانچه
 در تفاسیر مشهوره مسطور است بر اول متوجه شود که بین ملائکه با انسان
 در عقل شریک اند و بر ثانی آنکه من در تکلیف با انسان شریک است
 پس تحمل آن مخصوص انسان نباشد و از بیاق آیت اخفاه
 انسان بان فهم میشود که تا یخنی علی امن له و فوق سلیم بلکه حمل بر عقل
 آتی باید نمود که تحمل اعیانی آنرا جز آدمی ضعیف و بنور نبود و مشعر

اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند

در این چ بعضی ها اگر حیثیت جلاله با سنده بین و خصل و این مصالح و وسوسه شان نگاه دارند پس چنانکه مانت بر سر طاقت اهل بیرون خود را لا محاله می بینند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند
 اینست که بعضی از اینها که در این عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند و بعضی از آنکه در آن عالم اند

وَبِالْعَمَلِ يُدْرِنُ الْعِلْمَ ضَلَالٌ وَحَضْرَتِ رِیَالَتِ پناه علیهِ
 فَتَسْلُ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ از علم بی عمل پناه بجای برود و حقیقت
 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَخُو ذِكْرِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ
 و مراد بعلمی که در معرفت حکمت مذکور است نه حفظ اقوال متداوله
 مشهور است بل مراد یقین بمطالب حقیقی است خواه بنظر و استدلال
 حاصل شود چنانچه طریقه اهل نظر است که ایشان را علم میخوانند
 و خواه بطریق تصفییه و استکمال چنانچه شیعه اهل فقر است ایشان را
 عرفا و اولیا مینامند و هر دو طایفه حقیقت حکما اند بلکه طایفه پاک
 چون محض موهبت ربانی فائز بدرجه کمال شده اند و از کتبخانه
 علما و عین کدنا علما سبق گرفتند و دران طریق اشواق شکوک
 و غوائل او نام کمتر است اشرف و اعلی باشند و بوارث انبیاء که
 صفوة خلایق اند اقرب و بر و طریق در نهایت وصول بهم بازمی آید

و مراد بعلمی که در معرفت حکمت مذکور است نه حفظ اقوال متداوله
 مشهور است بل مراد یقین بمطالب حقیقی است خواه بنظر و استدلال
 حاصل شود چنانچه طریقه اهل نظر است که ایشان را علم میخوانند
 و خواه بطریق تصفییه و استکمال چنانچه شیعه اهل فقر است ایشان را
 عرفا و اولیا مینامند و هر دو طایفه حقیقت حکما اند بلکه طایفه پاک
 چون محض موهبت ربانی فائز بدرجه کمال شده اند و از کتبخانه
 علما و عین کدنا علما سبق گرفتند و دران طریق اشواق شکوک
 و غوائل او نام کمتر است اشرف و اعلی باشند و بوارث انبیاء که
 صفوة خلایق اند اقرب و بر و طریق در نهایت وصول بهم بازمی آید

و مراد بعلمی که در معرفت حکمت مذکور است نه حفظ اقوال متداوله
 مشهور است بل مراد یقین بمطالب حقیقی است خواه بنظر و استدلال
 حاصل شود چنانچه طریقه اهل نظر است که ایشان را علم میخوانند
 و خواه بطریق تصفییه و استکمال چنانچه شیعه اهل فقر است ایشان را
 عرفا و اولیا مینامند و هر دو طایفه حقیقت حکما اند بلکه طایفه پاک
 چون محض موهبت ربانی فائز بدرجه کمال شده اند و از کتبخانه
 علما و عین کدنا علما سبق گرفتند و دران طریق اشواق شکوک
 و غوائل او نام کمتر است اشرف و اعلی باشند و بوارث انبیاء که
 صفوة خلایق اند اقرب و بر و طریق در نهایت وصول بهم بازمی آید

فاسده سالک را در بیابان طلب حیران بهر گزین در دافسده فاسد
 آنکه باندک نمایشی گسراب بقیعیه نیحسبه الظلمه نام از راهش
 دست از طلب بهار وحشی از اوجار و گم نمایی به شکیا بهر از اطلالی
 بر حلیه رحال جاشن عید از حسرت و وبال بنامشده
 دوست سیراب زین با جویشدار
 خلیق قطاع الفیافی الی الخمی
 و ایضا استادین طریقه که عبارت از موشه کماست بهست
 و برقیه یرو وجود شناخت او متغذ یا متعنه حیو کمالات انسانی
 جز صاحب کمال نشاید قیمت جوهر اجزای جوهری نماید شده
 بستر قصه سیر رخ و غصه هنر
 کسی سوز که شناسایی عشق هست
 و اگر مردم بصورت موبه و طایفه بی حقیقت از بهریت شده
 یا قوت از مقابل خرمه نمید
 سبب نیس بهرین سبب

تجربہ نہیں تھا کہ لکھنؤ میں جیل خانہ
پیارا بابر ادا دل تجھ میں نہ لکھنؤ میں
وہاں نہ تھا ظلم نہ موت نہ مارا
موسلا کا

و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچ معلوم نمیشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیت که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکملات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف بر عظمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت بران حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعال جمیل بود و یا بیع و نمود
بحسب بیت و ارادت ازوصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین بود
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

بودن علت علی علم و دین
فنیان شرفین علم است
و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچ معلوم نمیشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیت که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکملات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف بر عظمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت بران حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعال جمیل بود و یا بیع و نمود
بحسب بیت و ارادت ازوصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین بود
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

و در هر طریق تحصیل این سعادت عظمی باشد ایچ معلوم نمیشد آن تو اندر
و آن حکمت عملیت که حکما از اطباء روحانی بجا اندازند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بنسبت حفظ اصحه
بدن را و بجهان روح نفوس قبس با اعتدال توان کرد که شاید رفع
مرض است ابدان را چه ناکملات رویه امراض نفسانی اند و تحصیل
درین مقام است که شرف بر عظمی یا به نباست موضوع است یا
بجملات غایت و منفعت یا بوثاقت بران حجت و این علم از
جهات ثلاثه بزرید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طبقه
انسانی است از ان جهت که فعال جمیل بود و یا بیع و نمود
بحسب بیت و ارادت ازوصا و تواند شد و شرف نفس انسانی
از بیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین بود
شریفست و چه منفعت زیاده از ان که توسط آن نفس انسانی که در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

بر در خانه خود نوشته بود من آنم که عرف خود بطریای لایذ خل و آزار یافته
هر کس که بنده نداند بخانه مانیا بد و بجله تقدیم تهذیب بر سایر علوم مقرر
متفق علیست و بقراط حکیم گفته البدن الذی لیس بالثقل
کما غذوته فقد زوده شر یعنی بدنی که از اخلاط فاسد و پاک نیست
هر چند او را غذا دهی موجب زیادتى شر و تضاعف ماوه مرض و شر
و این رمز است از آنکه چون نفس از اخلاق بهیچ پاک نباشد علم
علوم حکمی او را موجب از دیو و فساد گردد و چه بدان ^{و بهیچ} علمه مواد کبر و محو
و اسباب قدرت بر ایذای احرار و مارات با علمای کبار و احوال ^{و بهیچ} حاصل شود
و حقیقت آنکه اگر طلب علم که در درجه تحلیف و ضلال فاسق و غفلت
یا زیانمند از آنست که بقضای ^{و بهیچ} واثو البیوت من ابوابها عمل نمکنند
و در آیه تهذیب اخلاق نمیکوشند و چون شنیده اند که حکمت از
قید تعلیم ^{و بهیچ} میرانند و بدرجه ^{و بهیچ} می رسند معنی این سخن میدانند ^{و بهیچ}

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 بطلان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس جمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از خواسته نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 من الجاهل زالی عن مکانه فصده قوه و اذ سمعتم من الجاهل زالی عن خلقه
 فلا تصده قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 بطلان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس جمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از خواسته نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 من الجاهل زالی عن مکانه فصده قوه و اذ سمعتم من الجاهل زالی عن خلقه
 فلا تصده قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 بطلان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس جمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از خواسته نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 من الجاهل زالی عن مکانه فصده قوه و اذ سمعتم من الجاهل زالی عن خلقه
 فلا تصده قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

این قاصران که عمر بدنام کند که نامی چند - و صعب حال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله و سایر مسلمانین عین
 بطلان و آنرا بلی فی نعقت و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف خطا شاید که حجاب
 شبته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این حور قدسی شود
 و عروس جمله شادمان شود پس واجب نمود تعرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صفا
 قوی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بسا در تسابق بنمایه و از خواسته نصیحت
 حقائق بودی و ما یطوق عن الموی حیث قال صلی الله علیه و سلم اذ سمعتم
 من الجاهل زالی عن مکانه فصده قوه و اذ سمعتم من الجاهل زالی عن خلقه
 فلا تصده قوه فان سيعود الی ما جیل علیه بطریق مبالفه مستفاد میشود

کودن کچھو، ایٹھان، نوان، توایفسرا، برش، غلام، سل

الحمد لله رب العالمين

مخلوقست نفس در جوهر خود لویست ممتزج بطلعت پس در اصل طبع است
شرم کورست و قبول خیر توسط تعلیم تا و ب می کند اگر شر در و در حیا
نباشد و جوهر ظلمانی بر جوهر نورانی غالب ^{و غالب} جایز نیست که بعضی
بطبع اهل خیرند بعضی بطبع اهل شرند بعضی قابل ^{در طبع} و طبع شر و در
اثبات مذمب و چنین گفت که اگر همه افراد انسان و فطرت خیر باشد
و شرارت عارض لا محاله استفاد ^{و استفاد} شر یا از خود کند یا از غیر و بعد اول
و ایشان قوی که مقتضی شرمست باشد و حیف ^{و حیف} بطبع خیر نبوده باشند ^{طبع}
و اگر در ایشان هم قوت خیر باشد و هم قوت شر و قوت شر غالب
باشد هم این محذور لازم آید و بعتد ثانی که استفاد شر از غیر کند هم این
محذور لازمست چه آن غیر بطبع شر باشد پس من خیر نبوده باشد
و همین جهت بعینا اجز می کنند و ابطال آنکه همه شر یا بطبع شر باشد و بعد از
ابطال این دو وجه میگوید بعینان و شاید بپسینم که طبیعت بعضی مردم

مستشرقان و مستشرقین

این مقام را
فرماندهی استبداد را که بهر دست
از حق کبریا

د افغانستان د
دولت د پرمختګ د

مجلس شورای اسلامی

مستقیم

کتاب سب از قبیل
چین سفید از قلم
محمود علی

انگریزی میں

انگریزوں کا
محبوبیت

افسوس

معلومست که طبع آب را تغییر نمیتوان کرد و بر وجهی که بعد از ارتفاع
 مواضع میل بسفل نمکند و طبع آتش را عکس نمیتوان ساخت این بقدر
 چون بدیهست امثله از برای تنبیه ایراد می رود و این دلیل برین وجه
 و اخلاق ماضی آورده و ماضی صناعت نظر اند که این پس
 اتمامیست چه قابل را مجالست که گوید همچنانکه بشاید پیش بعضی
 خلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص صلا
 متبدل نمیشود و خصوصاً کمالات قوت نظری مثل حدس و تحفظ و
 حسن نقل و نظائر آن که مشاهد میسر و که بعضی مردم هر چندی و
 تحصیل آنها میکنند و شیخ نمی آید و این صورت را اگر طلبه زبان بشا
 ست پس بجز و این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست
 همه اخلاق قابل زوال اند و باجمعه استقراری تمام ممنوع است و
 استقراری تخاصم فیه تعین نیست و دعوی به است حکم و آنکه ذکر این
 امثله

معلومست که طبع آب را تغییر نمیتوان کرد و بر وجهی که بعد از ارتفاع مواضع میل بسفل نمکند و طبع آتش را عکس نمیتوان ساخت این بقدر چون بدیهست امثله از برای تنبیه ایراد می رود و این دلیل برین وجه و اخلاق ماضی آورده و ماضی صناعت نظر اند که این پس اتمامیست چه قابل را مجالست که گوید همچنانکه بشاید پیش بعضی خلاق معلوم شده معلومست که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص صلا متبدل نمیشود و خصوصاً کمالات قوت نظری مثل حدس و تحفظ و حسن نقل و نظائر آن که مشاهد میسر و که بعضی مردم هر چندی و تحصیل آنها میکنند و شیخ نمی آید و این صورت را اگر طلبه زبان بشا ست پس بجز و این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق طبیعی نیست همه اخلاق قابل زوال اند و باجمعه استقراری تمام ممنوع است و استقراری تخاصم فیه تعین نیست و دعوی به است حکم و آنکه ذکر این امثله

نیکوکار

[illegible]

که بهت بسیار آن قوی آثار مختلفه از خود صادر شود بر وفق ازوت چون
یکی از آن قوی بردگیری غالب شود آن دیگر مقهور یا مغلوب و شود و
قوت ناطقه که از آن نفس ملکی نفس مطهره گویند آن مبدی که در سیر
و شوق بنظر رحمت الهی امور دوم قوت غضبی که از آن نفس است
نفس نوا میگویند و آن مبدی غضب و ولیری است و ام بر آن
و شوق تسلط و ترفع و جاه شود قوت شهوی که از آن نفس شهوی
نفس اماره خوانند و آن مبدی شهوت و طلب غذا و شوق لذت اذ
ماکل و مشرب و مناجیح است پس عدد فضائل نفس بعد از این
قوی باشد چه هرگاه که حرکت نفس ناطقه باعتدال باشد شوق او
با کسب معارف یقینیه بود و از آن حرکت عام حاصل شود
تبعیت حکمت و چون حرکت نفس سبعی باعتدال باشد و نقاد
نفس ملکی شده و قوا عمت کند با آنچه ماقده قسط او تم و نفس

[illegible]

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست بر فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است این
که ملکی است محمود و بجه طریقی کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اعلی و اعلی است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست بر فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است این
که ملکی است محمود و بجه طریقی کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اعلی و اعلی است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست بر فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است این
که ملکی است محمود و بجه طریقی کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اعلی و اعلی است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

درین مقام استشکال کنند که حکمت را اولاً تقسیم نم فرموده اند
و درین تقسیم قسم کرده که یکی از آن علم اخلاست که شکست بر فضائل
چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این کمال
ظاهر از حکمت چه حکمت که تقسیم است علم باحوال موجود است و چون
این علم خود از موجود است در آن علم بحث از احوال او نیز باشد این
محدود نیست چنانچه در حکمت است مسائل متعلقه بحکمت است این
که ملکی است محمود و بجه طریقی کتساب آن باید کرد و نظائر آن چنین
همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
باشد و درین تیج محدود نیست بلکه نظیر این در علم اعلی و اعلی است چه
بروز موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود مجموع
مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
خود باشد زیرا که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
است

ازین رو که متعلق نیست و تصدیقات این مسائل ازین و که متصور اند
ازان رو که متعلق تصدیق نیست به موضوع سلب است و گاهی محذور بود
که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بان بعضی مسائل حکمت علی
یا تصدیقات متعلقه بان بودی و صلا لازم نیست نیست تحقیق جواب
و تفتیح آن بروی که در آن مجسمه نماند و جوابی دیگر گفته اند و آن اینست
که مراد از حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن را
نیز حکمت عملی خوانند و بسبب اختلاف معنی اختلاف از تقسیم نمود
و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
یعنی تصریح نموده اند و انصاف اینست که کلام در خبر و علم یکی
بر مسامحه ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروی حکمت
نداشتند از یکجهت آنرا پنجه علم بان بود و عمل شیند و وجوب نجات طالب
مستتر شد از عمالک و از آن باشد گفتا نمود و از چه ایشان مبتدی

[illegible]

مجلس شورای عالی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تفویضی از آنجا که در این وزارت
بسیار از کتب نفیس و خطی است
که در کتابخانه های مختلف
پراکنده شده است

70. 7

از روزهای گذشته

محققان و متخصصان

کتابخانه عمومی

کرمی خنجر و کرمی خنجر

۱۹
اموال نامی مرحوم
شماره در امان خانه و زمینها

بسم الله الرحمن الرحيم

در طلب این فن ارشاد میگرداند و حکمت و تحقیق این مطالب کانیفی

مردمی بتجربہ طبعیت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنها از دیگر فنون

حکمی حاصل شو و مبتدی را خوشی و ران نیست بعضی محققان درین جامه

تفسیر کرده اند و شیخ رئیس در رساله اخلاق ملامی، آنرا فیه فی نفسه

و در بعضی مواضع شفا آورد که اکثراً عیال رستگان از امر و کار است

فصل فی بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

در کمال حسن و کمال امان و بر وجه بسیار بر سهولت که در اول کتاب

رمان بات بیخود ان بکسر یعنی برابن متعلق بلال قوت انظر

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَبِهِ أَرْسَلَ الْخَبِيرَ

عہ دوم در رسوم بین فضائل گفتند کہ حکمت عبارت است از

مجموعہ احوال موجودات برہمنی کہ فی الواقع پناہی باشند بقدر طاقت

سری و اسما و ال موجودات یا وجود ایشان منیع و بقدرت و اشتیاق

سأني نيت و علم متعالی ۱۱ حکمت و فطرت ۱۲ متعالی است و قدرت

$\frac{1}{x^2} = x^{-2}$

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل أن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور ديننا وأحكامنا

[illegible]

دکتر عزیزان! سفاقت علمی بخواهید و چیزی در نیاب بعد از این می آید ۱۲ ساله ای مرحوم صفای باحوال

54

[illegible][illegible]

ملکه استحضار محفوظ است در وقت که خواندن کفنی و آنچه در تحت
 شجاعت است یازده است اول کبر نفس دوم خدت سوم علوت
 چهارم ثبات پنجم حلم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع
 نهم محبت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت میوان
 مبالغات کند و بسیار اوعسا التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر و افعال بخود
 راه نهد و این ملکه شریفیست که عروج بر معارج آن حسنه حالاکان
 را طلب رلیس نشود و نسیم قلال شواقی آن جز اعیان کاملان را
 متصور نه و لهذا کابر مشایخ متصوف قدس الله سرهم گفته اند از برای عروج
 من رُحوس الصید یقین حب النجاه ولا یجد لذة الفخر من لم یستوعف
 المدح والدنم و اما نحمدت و توفیق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اتمام اخطار و بوال حسنج خود راه نهد و حرکات منتظم از و صادر نشود

اینکه نفس را در وقت که خواندن کفنی و آنچه در تحت
 شجاعت است یازده است اول کبر نفس دوم خدت سوم علوت
 چهارم ثبات پنجم حلم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع
 نهم محبت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت میوان
 مبالغات کند و بسیار اوعسا التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر و افعال بخود
 راه نهد و این ملکه شریفیست که عروج بر معارج آن حسنه حالاکان
 را طلب رلیس نشود و نسیم قلال شواقی آن جز اعیان کاملان را
 متصور نه و لهذا کابر مشایخ متصوف قدس الله سرهم گفته اند از برای عروج
 من رُحوس الصید یقین حب النجاه ولا یجد لذة الفخر من لم یستوعف
 المدح والدنم و اما نحمدت و توفیق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اتمام اخطار و بوال حسنج خود راه نهد و حرکات منتظم از و صادر نشود

بالاتر که شجاعت است در وقت که خواندن کفنی و آنچه در تحت
 شجاعت است یازده است اول کبر نفس دوم خدت سوم علوت
 چهارم ثبات پنجم حلم ششم سکون هفتم شجاعت هشتم تحمل نواضع
 نهم محبت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمت میوان
 مبالغات کند و بسیار اوعسا التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدیل و انتقال و تاثر و افعال بخود
 راه نهد و این ملکه شریفیست که عروج بر معارج آن حسنه حالاکان
 را طلب رلیس نشود و نسیم قلال شواقی آن جز اعیان کاملان را
 متصور نه و لهذا کابر مشایخ متصوف قدس الله سرهم گفته اند از برای عروج
 من رُحوس الصید یقین حب النجاه ولا یجد لذة الفخر من لم یستوعف
 المدح والدنم و اما نحمدت و توفیق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اتمام اخطار و بوال حسنج خود راه نهد و حرکات منتظم از و صادر نشود

از برای عروج بر معارج آن حسنه حالاکان
 را طلب رلیس نشود و نسیم قلال شواقی آن جز اعیان کاملان را
 متصور نه و لهذا کابر مشایخ متصوف قدس الله سرهم گفته اند از برای عروج
 من رُحوس الصید یقین حب النجاه ولا یجد لذة الفخر من لم یستوعف
 المدح والدنم و اما نحمدت و توفیق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اتمام اخطار و بوال حسنج خود راه نهد و حرکات منتظم از و صادر نشود

۶۲
و اما علویت نسبت که نفس را و طلب جمیل حقیقی و کمال انسانی منافع

و مکار این جهانی ملحوظ نظر است باینکه تا بوجود آن نعمت آن
غفلت و شادمان نشود بحدیکه از مرگ نیز باک ندارد و چنانکه بعضی از
میدان مکارم اخلاق گفته اند ما آن دیوانگان مرگ آشنایم که المومنین

آن مردی که دعوت محمد بن سلیمان
جانیست بجایت مراد و خدا
شهر این بانیست که بجاقت
و اثبات قوت مقابله با اعدا

سیدان باغ و دشت و دریا و دریاچه و دریا
سیدان باغ و دشت و دریا و دریاچه و دریا

و بعد از آنکه این کتاب را در دست خود
دارم و می بینم که چه قدر
بسیار از کتب دیگر است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

عرض است برافتنای اموی^ع عظام از جنت او خازد که جمیل و اجزئیل
و اما تحمل ملکه تکلف^ت تعالی آفات بدنی است در کتاب فضائل حمید^ه
و شامل پسندیده و اما تواضع نیست که خود را فرستی بر کسانی که در جا فرود
از و باشند نداند و ملاک در کسب این ملکه تذکر اشتراک^{افزونی} فیشر و انسانی است
در منظری و مات نقص و افتقار و صفات عجب و باریا^{عبار}
و حدت صلی و قربت جبلی که مضمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی
خالقکم من نفس واحدة و مکنون ما خلقکم و لا یستکم الا انفس واحد^شه فصاح
از ان میناید و حجاب خفا از حصره حقیقت آن میکشاید و اما حمیت نیست که
در حفظ جمی ملت و حرمت نهادن جان زندار و در ان باب سعی های اغیا^{پیشانی}
لازم مرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یغور و لا یجل غیره
فرم انبیا حسنی و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد الغیور و اما اغیر
منه و انما غیر منی و اما قوت ملکه تاثر از مشاهد^ته لم ابنا خمیست^ت صطرا

که در احوال او ظاهر شود و اما انواع که در تحت غضب است و از دست
اول بیا و آن انحصار نفس است در وقت تشبعا از احکام قبیح
بجبت احتراز از استحقاق مذمت و در حدیث نبویست علیه فضل الصلوات
و المکمل التیجات ایضا و خیر مکه دوم رفق و ان انقیاد نفس است اموی
که حادث شود و از طریق تبرع سوم حسن بهی و ان کمال نیست
بشکمال چهارم مسامت و ان محاملت است در وقت تصادم ام
مختلفه و تراکم اموی متع قدیم و عت است و ان سکون است
در وقت حرکت شوت ششم صبر و ان مقادمت نفس است با هوام
مزاومت لذات قبیحه از و صد و نیا بقال الله تعالی و اما من خاف
مقام ربه و هی النفس عن الموی فان النجته بی الما و علی بعضی صبر
قسم کرده اند یکی صبر از مطلوب دوم صبر بر مکرده و قسم ثانی تسلق
بقوت غضبی وارد و علیه صبر بر یور و عاقد نبوت و قواست چنانچه

و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب

و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب
و این صبر را در دو قسم تقسیم کرده اند یکی صبر بر مکرده و دیگری صبر از مطلوب

حضرت غوث غوث کلمه تنم کازم اخلاق و مادی طریق توفیق
و وفای راضی علیه و سلم میفرماید فاضل کما صبر و الو کما
من الرسل یعنی در تحمل مشاق و ثبوت بر مکاره موافقت با دیگران
مقربان بارگاه کبریا و مویان بخلعت صطفی و اجتناب اندیشه ذات
کریمه ساز و از احادیث مشهور است الصبر مفتاح الفرج و در حدیث
و دیگر است انصر مع الصبر و در صحیفه صغری که حکمای عجم در بیان
و معابد آفریده بودند کتب بوده که همچنانکه این طبعاً عاشق طبع است
ظفر طوعاً طالب صبر است بنظم قناعت و آن استخفاف نفس است
با کمال و مشارب و ملائیس غیبه و اکتفا بقدر ضرورت از جهت استقامت
آن نه از جهت حرص جمع مال که آن تفسیر است شرعاً و عقلاً از موم بخلاف
اول که کمال محمدت موسوست چنانچه در کلام صادق مصدق و اوست
القناعة کنز لا یفنی هشتم و قار و آن طبع است و

کلامیکه انفاطش کم در مطالابو
سبب باشد و غنی باشد و شست
که کلامیکه از انفاطش کم در مطالابو

انفاذ رعایت خطایب

در صفحات نخست و آخر

منہ جہان میں

آن کے لئے دعا ہے کہ وہ اپنے

و در جمیع انکسار مضطرب و غلبه نفس الصلوات و التسلیمات و است
 که فرمود الله تعالی دین اسلام را از برای جو دگرگزیده و هیچ چیز
 دین اسلام را با صلاح نمی آورد و الا سجاوت و حسن خلق پس دین
 خود را بهر دو مزین گردانید و در حدیث دیگر فرموده اول چیزی که
 در روز قیامت در میزان حسنات نهند حسن خلق و سجاوت است
 و چون خدای تعالی ایمان را آفرید گفت خدایا مرا قوی گردان خدای
 تعالی او را بحسن خلق و سجاوت قوی گردانید و چون کفر را بیافرید
 گفت یا خدایا مرا قوی گردان الله تعالی او را بنحل و بدخلی قوی
 گردانید و امام غزالی روایت کرده که جمعی از کفار بنی غنتر را سیر کرده
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آوردند حضرت فرمود که
 همه را بکشید الا یکی از ایشان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بود
 خدایکی است دین کیست و گناه ایشان همه کیست پس حکمت که

[illegible]

مردالمجامع
تشریف از نسبت فرزندان و اولاد را
باشید چون بایرسان در نسبت کردن
کمال دقت بقدره نصیب بدو
لاهمام در شرح تصدیق
سمانی دو کتاب انسان بخیر
نوشته اند لطاف الفقهیه
فغان تشریف داده چنان

درستی بجا آمدن صدق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 که بر سر واقع است و راستی
 مستحق پذیرش است و راستی
 باید در حق گفتن حقایق و راستی
 از حق و راستی و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی

سوم و چهارم شفقت پنجم صلح ششم کفایت هفتم
 حسن شرکت هشتم حسن قضای نهم نود و دهم تسلیم یازدهم توکل
 و دوازدهم عبادت اما صداقت عبارتست از دوستی صادق و
 علامت صدق محبت آنکه احکام تنبیهی در آنچه شرعاً عقلاً
 رفع توان کرد دفع نمایند و رابطه اتحاد مستحکم دارند بر وجهی که هر چه
 بر خود پسندند بر صدیق نپسندند و هر چه در حق خود خواهند حق او
 خواهند و حضرت رسالت پناه علیه جلال صلوات الله اشرات
 باین معنی فرموده حدیث قال صلی الله علیه وسلم لا یؤمن من احدکم حتى
 یتحبت لایحیه ما یحب لنفسه اما الفت است که آرامی بجا نهد و عقائد
 ایشان در معاد نیست یکدیگر متالفاً و متفق شود و اما وفاء است که از
 طریق مواسات بجا و زبانه نازد و بعضی تفسیرش با بجا و مواسات
 و قضای حقوق نمود و اما شفقت تأثیر و نفعا است از ناملایمی که

چون که در دل بر حق است و راستی
 عبارت از آنست که در حق گفتن حقایق و راستی
 حق نمون از حق و راستی
 از حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی

در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی

در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی
 در حق گفتن حقایق و راستی

بیشتر که از خانم خطیران
آقای

...

1954

...

عزیز دوست

6-11-12

از استادان محترم

تاریخ

١٠٠

20

۲۰۰۰

10

مجلس

پست از برای کرمند کلام حق

و بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضا نیست که حقوق
مردم بگزارد و خود را از منیت و دزدیت دور دارد و اما تود و طلب دوستی
اکفا و افاضت بطیب کلام و انعام و اگر ام و دیگر اسباب که موجب
جلب محبت تواند شد و اما تسلیم نیست که با احکام الهی و نوا میسر می
و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت
رضا و بد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد و حضرت
رب الزاب و کتاب اعجاز انتساب تسلیم را با بلغ و جی از کید
موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لا یؤمنون
حتى یحکموا فیما شجعت بینهم ثم لا یجبوا فی نفسهم حسرا مما
فعلت و یسئلوا تسلیما و اما توکل نیست که در اموری که حواله آن مقد
و کفایت بشری نباشد و اندیشه را در آن مجال تصرف صورت نهند
زیاد نقصان تعمیل و تاخیر طلبه و تکلیف نعيم الوکیل که خیالات فضول را برکنند

[illegible][illegible]

[illegible]

64

۷۶
 این کتاب را در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵
 این کتاب را در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۱۵

و ارسطاطالیس گفته که سبب اختلاف اشکال افراد^ش ان با آنکه در
دیگر افراد حیوانات اختلاف باین مرتبه نیست^{ست} است که در افراد انسان
پواسطه^{چند} نفس^{چند} ادراکات کیفیات مختلفه^{چند} نفسانی که تابع مزاج^{چند} تواند
بودست و کبریتی^{چند} نفسانی^{چند} مقتضی^{چند} است^{چند} خاصست^{چند} چه^{چند} حیثیت^{چند} روحان^{چند}
از حیثیت غضبان^{چند} و حیثیت محزون^{چند} از حیثیت مسرور^{چند} و ممتاز^{چند} اختلاف^{چند}
افراد دیگر حیوانات که در ایشان زیاد^{ست} از نفس^{ست} ادراک چیزی نیست
پس اختلاف کیفیات نیز بسیار نباشد و اشکال ایشان^{ست} متقارب^{ست}
تصور^{ست} مدعی^{ست} این مباحث بقضای مقدمه که تمهید یافت مسامحت
باشد از جمله آنکه ذکا و معرفت^{ست} فهم و نظائر آن در حیوانات^{ست} انواع^{ست} مندرج
در تحت جنس حکمت^{ست} عدد کرده اند^{ست} و حال آنکه آنها اسباب حکمت^{ست} اند^{ست}
عانی^{ست} تفسیر^{ست} و آنکه^{ست} با^{ست} مکرر^{ست} ذکر^{ست} آری اگر حکمت^{ست} را تفسیر^{ست} کنند بملکه که قوت^{ست}
ظرفی^{ست} بآن تکمیل^{ست} شود و این معنیست احوال موجودات^{ست} انواع مذکور^{ست}

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

AF

۵۶
طه ستمام و طه ستمام
طه ستمام و طه ستمام

بافتن و آید و با کمال میل
سلام

٥٤

مجلس شورای اسلامی
تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

والتحریر و تصدیق
مستوفی

وہی ہے

فایز بنیادی

مجلس

١٠٠

سهم قصد اجتناب از اصاب این ملک فاضله نباشد برقیاس آنچه
در دیگر ملکات مبین گشت و اما افعال شجاع چون شیر غریزه اگر چه
شبیست به شجاعت آرزو جوید مباحث آنست یکی آنکه ایشان غلبه و
تفوق خود و توقع دارند و با طبع مشتاق غلبه اند پس اقدام ایشان
بر آن طبیعت غلبه تقدیرست نه طبیعت شجاعت و دیگر آنکه مثل ایشان
غالباً مقاومت مثل مبارزی قوی تمام سلاست که با ضعیفی عاجز
محاربت نماید و مثل این داخل افعال شجاع نیست و دیگر آنکه آنچه ملک
فضیلت است که آن عقلست تا تمام قوی مطیع و نقاد او شوند در ایشان
مفقودست و شجاع بحقیقت کسی باشد که افعال شجاعت بمقتضای
حکام از حد و حد غرض اصلی او نفس فضیلت باشد و هر آنکه
خیر او را از شکاب قویتر زیاده از حد او باشد از انصرام حیات و قتل
جسمش نزد او از حیات مذموم اولی چنانچه گفته اند ان الله اول ما یملک

[illegible][illegible]

بهتر باشد از دگرگانی به
 بدو ۱۲ مولانا محمد
 ملا علی دیر
 ملا علی دیر
 ملا علی دیر
 ملا علی دیر

خدایا درود
 بر بزرگواران
 که با تو هم
 در این دنیا
 و در آنجا
 هم هستی

اَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَعَلَ لَكُمُ الْاَشْجَارَ اَنْ يَكُنَّ لَكُمْ رُكُوْعًا ۖ فَاِذَا هِيَ اَشْجَارٌ كَاٰبٍ

مَوْتُوا وَأَلْذِئْبِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي حَالِبٍ بِبَيْدَةِ آلِ أَفْ ضَرْبَةِ إِيْسَافِ عَلَى

الْأَرْضِ كَهَيْئَةٍ مِّنْ بُيُوتٍ مَّرْكُومَةٍ ۚ تَصِفُ أَمْثَلُ الشَّيْءِ

جنس است مروت شماست از رقد و غفلت تشبیه شوید و ذکر گزیناسید که اگر
خواب ۱۲

شما کشته نشوید البتہ ارضت ملاک الموت جان نخواہد بر دین خنک

چرا ایترسید و رنگ حین از چه رو بخود روا میدارید تا بان خدائی که روح

پس از بیجا لب و زید بقرت اوست که نه از ضربت شیر بر سر خود دل آسانتر

از مردان بزرگوار است چه مردان بطریق مردان با زبان سپردن

بشیوہ زمان است کہ سُرخی خون گلگون چہرہ عاشقان است بیت

چون شیر عشق در دنیا و عشق سرخسوت
ای خوش آن ساعت که ما گشته زین میدان

و اما در مورد این که آیا این کتاب در این زمانه

بہتر سے ازاد کران بن کر ۱۲

فوائد انسانيات و تاريخ

مجلسین کے لئے

والتقى في بيت النبوة
والتقى في بيت النبوة

فلسفہ اسلامی و
تحقیق ایمان بشیخ محمد تقی
از شیخ سید ابوالحسن

سید محمد علی

پاکستان کے لیے

اِنَّ الْمَرْحُومَ الشَّيْخَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ قَدْ مَلَاحَظَ وَغَرَّبَ وَبَرَّكَ
 بِهٖ

تاریخ

۱۹۱
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴

مستحب است ارباب و دوم تواند بود و ثالث ذات اشراف فضیلت نظر
باشخاص مختلف شود بلکه نظر بر ^{مسئله اضافی} وقتی حالی و بازای هر فضیلت
از فضائل شخصی زایل غیر مستثنای باشد و در مقام در مراتب
غبار شکی حادث شود چه هرگاه که وسط درین فن ارباب اعتدال شخصی
و نوعی باشد هر آینه از اعراضی بودند عرض المراج و مع مبالغه
وصف آن بوقت حدت ترفع شود و همانا طریق نفع این غبار آنکه چنانکه
در مراتب عرض المراج مرتبه است که فضل مراتب و قربان با اعتدال
حقیقت است در مراتب ملکات نیز مرتبه است که فضل آن مراتب
و مطلوب لذات آن مرتبه است و دیگر مراتب محبت و انان مرتبه خالی
از شویا و اطاقت نیستند و چنانکه شخص نوع دارن مراتب حالت
فضل نیستند لیکن بواسطه قربی محدود که آن مرتبه از هر چه و نوع
و شخص محفوظ می تواند بود و در فضائل نیز فضیلت حقیقی آن مرتبه است

[illegible]

افضل که از قرب با قدر الایضیست
 قرب یحیی از خود و شوقش فزون
 بالاتر از کوه و دریا و زمان و تیرا فزون
 جرم فزون از کوه و دریا و زمان و تیرا فزون

[illegible]

مقام کرامت و راز افضال از حدیث اول در بیان فضیلت
نعمت و ملک است که می نویسد فی فضل انبیاء علیهم السلام
انما کان لایزال علی اسرار و افعال خیریه و غیره
و در مورد یک آن نوشته اند که لایزال است
در مقام کمال آفرینش و عجب تفاوت آن با سایر مخلوقات
است که ما در حق تعالی عجب

[illegible]

۹۲

ای پادشاه و وزیر
نمای از قلم

بسم الله الرحمن الرحيم

سید ذوالفقار علی خان صاحب

عبدالمجید

نظامیہ کے سربراہان

1

و بعضی بر دو طرف عدالت را جو میخوانند چنان ظلمست یا نفس خود یا غیر
 و همچنانکه عدالت جامع جمیع کمال است ظلم که مقابل است جامع
 جمیع نقائص است و اینجاست که شیخ الاسلام بدانند انصاف و غیر او
 از محققان گفته اند هر چه نه آزار نه گناه و هیچ گناه ظلمست یا نفس خود یا دیگر کسی
 باشد بی آزار و چه خواست کن که در شریعت یا غیر ازین گناهیست

و بعضا کما گفته اند که اهل طریقت در اکثر چیزها اختلاف دارند اما متفقند
بر حسن راجحت رسانیدن نهی از ار کردن و در حدیث صحیح است که حسن
ظلم متصل بدوران اعمال مظلوم میشود و چنانچه مضمون آنکه اگر کسی مظلوم
و لاکن گماند که نفسم فظیف شود بان مشعرت و همین قیاس تمام انواع که
تحت اجناس هستند آنکه اعتبار ازین نمود و مشعرت درین
عالم اولاً بر جمیع می نمود و میشود که با اتفاق فعل نقل منقول است
حضرت حق جل و علا از احاطه افهام او بامتعالیست ظاهرین و باطنین را

فصلان بہ خطوں اور ریلوے نقصان کا
پس از تحقیق غلام جواد شاہد
خطوں پر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والمعرفة هدًى والعبادة سبيلاً
والعمل طريقاً إلى الجنة
والجنة داراً للنعيم
والجنة داراً للراحة
والجنة داراً للسرور
والجنة داراً للسلامة
والجنة داراً للثبات
والجنة داراً للبقاء
والجنة داراً للخلود
والجنة داراً للنعيم
والجنة داراً للراحة
والجنة داراً للسرور
والجنة داراً للسلامة
والجنة داراً للثبات
والجنة داراً للبقاء
والجنة داراً للخلود

وفاقی سیکل آریو جیو سبابت ای و قسطنطنیہ

[illegible][illegible]

وہاں ہمارا نام سید احمد درانی
اور سید محمد احمد درانی
وہاں ہمارا نام سید احمد درانی
وہاں ہمارا نام سید احمد درانی

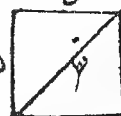
انوارِ عالم دارِ حُسنِ زواریں
لعلِ گوشتِ نقیہ از درِ سرِ سیدی
مطالعہ از وینہ چینی
بزرگ و منیر از سرِ سیدی
بانیِ کعبہ کمالِ شکر
کونہ از نسیمِ پری
نری از سحر کو
محمودی عس
غنی خفا

و چون ازین درجه ارتفاع قیمت باعتبار انسانی رسد جمیع آثار مبدل
یعنی اوراق کلیات و توابع آن شود و هر چه از افراد انسانی حاصل
حقیق اقرب باشد کمالات او بیشتر تا بمرتب نبوت رسد و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا بمرتب ختم رسد که مظهر کل کمالات است و
غایه الغایات و کسب بر او راجع و آن وقت نیست و در علم موسیقی متد شده
که هیچ نسبت شریفتر نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که جوی از
وجود انحلال اربع نسبت مساوات نشود از حد ملایمت خارج باشد
و در حیطه منافرد داخل تصدیق شده چون اطراف کلام باقی تمام
منجز شد ایمانی تفصیل بعضی ازین معانی سخن می نماید باین بیان که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صنویت که آنرا انکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین ارجحیت و فضل مکر شود و از آن شیرینی که خایست
تالیف باشد حاصل نشود و صنعت موسیقی او را از نظری نباشد

و چون ازین درجه ارتفاع قیمت باعتبار انسانی رسد جمیع آثار مبدل

و چون ازین درجه ارتفاع قیمت باعتبار انسانی رسد جمیع آثار مبدل
یعنی اوراق کلیات و توابع آن شود و هر چه از افراد انسانی حاصل
حقیق اقرب باشد کمالات او بیشتر تا بمرتب نبوت رسد و باز در مرتبه ان
ایشان مراتب متفاوت باشد تا بمرتب ختم رسد که مظهر کل کمالات است و
غایه الغایات و کسب بر او راجع و آن وقت نیست و در علم موسیقی متد شده
که هیچ نسبت شریفتر نسبت مساوات نیست و هر نسبتی که جوی از
وجود انحلال اربع نسبت مساوات نشود از حد ملایمت خارج باشد
و در حیطه منافرد داخل تصدیق شده چون اطراف کلام باقی تمام
منجز شد ایمانی تفصیل بعضی ازین معانی سخن می نماید باین بیان که
لائق این مجال باشد آنکه نعمه و آن صنویت که آنرا انکشی باشد هر گاه
که بر جسدی معین ارجحیت و فضل مکر شود و از آن شیرینی که خایست
تالیف باشد حاصل نشود و صنعت موسیقی او را از نظری نباشد

۱۰۱
چون در دو رکعت بیان این شایستگی
ست در دو رکعت این شایستگی
از باب اول است از باب اول است
در اکل چنین که در اکل چنین که
میکند از این مقام از این مقام
ز در صفت داخل از این مقام
در اکل که در این مقام
پیش از این مقام
آیه در این مقام
غایت و اکل این مقام
اشغال قابل افضالت است
از باب اول است از باب اول
از باب اول است از باب اول
از باب اول است از باب اول

[illegible][illegible]

لا

تفاوت نه مجزوی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یک
از نسب ملائمه آن بران مجزوه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متناوب باشد مثل و غیره که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیم است نه هفت که اقل است تبخیر یازده میشود نه چهار سیم
قدر تفاوت است و اگر اقل معنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعدی الكل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جبهه نصف و مادون او بعد و می
بچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند آن منحصر است و همین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عد نصف کند و اگر
به سیم و خمس باشد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت نه مجزوی باشد که بالقوه عدد زائد بود و راجع نشود یک
از نسب ملائمه آن بران مجزوه که بعد از این شروع خواهد شد البته
متناوب باشد مثل و غیره که یکی زیاد و دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سیم است نه هفت که اقل است تبخیر یازده میشود نه چهار سیم
قدر تفاوت است و اگر اقل معنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعدی الكل
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جبهه نصف و مادون او بعد و می
بچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند آن منحصر است و همین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عد نصف کند و اگر
به سیم و خمس باشد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

نسبت هندو است پس طریق انجاء و سلم در مقام اول نسبت بندی است که مغرب و طیفین را که معلوم اند پذیر گیرند و سلم که محمول است حاصل شود و سلم

14

نسبت بندی نسبت تالیفی نسبت عدوی سابقاً مذکور شد نسبت
بندی است که نسبت اول به دوم همچون نسبت دوم به ثانی باشد
و این نسبت متصله خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر بعضی باشد و این را
نسبت منفصله خوانند نسبت تالیفی است که نسبت قدر تفاوت
میان اوسط و غیره بقدر تفاوت میان اوسط و کبر همچون نسبت
هفتر با کبر باشد چنانکه گذشت و طریق استخراج هر دو در کتب اربعه
مذکور است و در علم هندسه سبزه برین میشود و بسی قایل علوم و حکمت
بستن بر احکام نسبت است و آنچه از فیثاغورس منقولست که اصول
از اصول افلاک استنباط نموده گفته که هیچ نعمه خوش اینست
از آوازه افلاک نیست اگر بعضی افاضل حکما این سخن را بطایفه خود حمل
و گفته اند که سبب آواز خاصه در موج بود سبب قمر یا قمر ضعیف نیست
ممکن است که بطریق مزاشارتی باشد نسبت شریفه که میان کائنات

[illegible]

۱۱۰

استاد بزرگواران
مقام عالی حضرت

نسبت اقله کو بیان
است ۷۱

نہایت

کتابخانه ملی و مرکز اسناد
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فصلنامه علمی-پژوهشی
پژوهش‌های نوین

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

تاریخ: ۱۳۰۲/۱۰/۱۵

نام و نام خانوادگی: محمد علی محمدی

الوقت على نظام عام

نہایت ارفع
الوقت میرا

سبب حرکت و بطور و مقادیر از منته که تابع آنست و نسبت چهره است نسبت
بغایت شریعت خواهد بود که در این انتظام عالم کون و فیا و باشی و عجب که
اگر آن نسبت ایضا قریب بآن نقل با سواست لغات کند و رعایت آنست باشد
و اما متفطن صاحب بصیرت اند که تعلق نفس بدن بنا بر نسبت شریفه
اعتدالیت که میان اجزای عناصر حاصل شده اند از و ال آن نسبت
قطع تعلق میشود پس حقیقت نفس عاشق همان نسبت است هم ازین
سبب است که نسبت شریفه در هر جا که یافته شود موجب جذب نفس و
استغراق او گردد و چون حسن که عبارتست از مناسبتی خاص که میان انسان با
یا غایت فصاحت که عبارتست از مناسبتی خاص که میان اجزای کلام و کلام و مقصود
مقام می باشد تا اثر لغات هم از جهت تناسب چنانچه بقصد بین میوه حقیقت
آنکه یک معنیست که اگر در اجزای متنزه عنصری ظاهر شود و عتدال آن مزاج باشد
و اگر در لغات پیدا شود و با لغات شریفه لذیذ و اگر در حرکات ظاهر شود و حسن

[illegible]

روزی سبزی و تخم کدو، انگور و انجیر

[illegible]

۱۱۱
سید مرتضیٰ انصاری

سید محمد باقر
میرزا محمد باقر

پیت از جوهر طبیعت گردش
که گزشت ۴۰۰ سال و سی و پنج

اصول اولیاء و
شعائر خارجی تبدیلی فی نفسہ
مستند بر موجدہ علیہ السیاق

سورہ نوری : جویم کو فخر ہے

و اگر در کلام واقع شود فصاحت بلاغت اگر در عضا پیدا شود حسن اگر در ملکات

نفسانی ظاهراً ۱۴۰۱ است و نفس در هر موطن عاشق و طالب آن معنی است

بہر صورت کہ زیادہ ہر لباس کہ برائے شجر
جستہ آید ۱۶

وَالَّذِي أَحَبُّ النَّاسِ حَيْثُ وَجَدَهُ

وَالْمُحْسِنِينَ فِي وَجْهِ الْمَلِكِ مَوَاقِعَ

ایضاً بحکم القیاس ہر مستیروں کے

۴۰۰ جنیت نوازم ہر لباس جنیت

منصوره خيمه ۱۵۰۰

آنرا مطابقی مباحث سابقه معلوم شد که مدار عدالت بر حفظ مناسبت است
یعنی مضامین ۱۲

عمر رجب با وحدت پیوند پس چون اعتبار عدالت در امور یک ملک بنظم مقامات

نمائند سخاوت و اعتبار را هر شود و چه آموزد کور و نوعی کی انچه تعلق به قسمت

اموات و کرامات از رسوم اینچه متعلق بمعاملات معاش و نیست رسوم اینچه متعلق
از امور ابراهیمیه

بنیاد سیاست و سیاست از دو تناسل و هر سه صورت یکبار دارند اما در قسم اول کو

چون نسبت این شخص باین مال یا باین کرمست یا نه نسبت به نسبت کرم و غیره
شرط ۱۲ اول ۱۳ دوم ۱۴ سوم ۱۵

مثلاً تیرا دو بود با کرتی یا مالی کرش آن کره تیرا آن مال پیشین بن کر

[illegible]

استحقاق پانزدهم از حق او
ای کاین عهد که بر من نهاده
همین قدر از عفو تو بفرموده
باز اودم شکایتی نیست در دست
تو خود خورشید و نیل و نخل
نموده و قصاص غلام را

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

حق او باشد و اگر زیادتی نقصانی باشد تلافی و تدارک باید نمود و این نسبت
 شعبیه است مبنی بر مقصود و اما در قسم دوم گاه نسبت منفصله استعمال کنند
 و گاه متصله اول چنانچه گوی نسبت این بزرگ با این جابه چون نسبت
 این بخارست باین کرسی پس معروضه جغیه نیست و ثانی چنانکه گوی نسبت
 این جابه باین زر چون نسبت این زرست باین کرسی پس معروضه جابه
 کرسی جغیه نیست این شان این چه در اخلاق اصری مذکورست ظاهر آنکه این
 مثال منحل است بلی اگر نسبت جابه بزرگ چون نسبت کرسی بزرگ باشد و معاضه
 میف نباشد لیکن این نسبت متصله نیست مگر مبنی بر تعریف نسبت
 و اما در قسم سوم نسبت شعبیه نسبت مبنی واقع شود چنانچه گوی نسبت این
 شخص باین نسبت خویش چون نسبت شخص دیگرست با نسبت خویش اگر
 جبه و ضرر می شخص اول است چون نسبت مکافات او باید و اما نسبت
 مرئی باشد و گاه خط اعتدال و روزان بمعرفت حاصل نشود چون

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

نکته: نسبت اول و دوم را با هم مقایسه می کنند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند و نسبت اول را به نسبت دوم می گویند و نسبت دوم را به نسبت اول می گویند

[illegible]

دوم پادشاه اول سوم و چهارم چنانکه حکما گفته اند ناموس که بشیر است و ناموس
دوم سلطان است که تابع شریعت است چه الله تعالی الملک و الامان و ناموس هم
وینارست ناموس لغت ایشان تدبیر سیاست است پس شریعت که بشیر
الکبرست متبوع کست پادشاه را که ناموس و دست اقدابا و میاید که ناموس
سوم را که دینارست در فرمان ناموس دوم که پادشاه دست میاید بود و در
کلام حقائق اعلام شارحی باغیست آنجا که میفرماید و انزلنا معهم الکتاب
و انزلنا بالقیسط و انزلنا الحدید فیه یاس شد و دست افع
لنناس چه کتاب اشارت بشریعت و نیز آن با آنچه معیار و مقادیر شیای
والت معرفت نسب امور متفاوت بهم گیر شود وینا در آن دست حدید
که در قبضه اقدابا و شاه کینه گزاری است کردار باشد و بنوال این سخنان
باشد اول جابر اعظم که ناموس الهی اطاعت نماید و او را کافر و
خواهند دوم جابر وسط که پادشاهان اطاعت متابعت کند و او را

[illegible]

باسمِ عالمِ انجیرِ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

و درین مهین طریق مسلک دار و خلیفه خدا می تعالی باشد چنانکه گفته اند که چون
 تمام مصباح انام قدوس راقدا چنین بزرگوار می باشد زمانه نورانی بود
 میامین روزگار جایون انارش برکت و حرث و نسل پیدا شود و چنانچه ^{در حدیث} است
 که در خزانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گنیم بود و بجاییت بزرگ یک
 قریب بیک وانه خرم و بران کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان را
 عدالت بر کمال بوده برکت دین مرتبه بود و آن دین زمان واضح ^{در حدیث} است
 ازین افسوس و غایت حضرت خاقانی صاحب مانی و اندک آن انواع
 همیشه رفاهیت بگانه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که انرا
 و تبر و ظالمان پایال مساک شده بود و می آبادانی خاویست
 یارب پنا و خلق جهانش تو گرد ^{ازین پنا جویش} این پناوار
 ختم و اقسام عدالت ارسطاطالین تقسیم آن بر سه نموده
 اینچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت تعالی باشد که جوش

[illegible]

[illegible][illegible]

خزانة لطف الهی قسم نامناهی نواخته و کت مقصود نیست که برده
 پخیه میان او میان حق باشد طریق افضل مسلوک دارد و رعایت رسوم

بموردیت هیچ وقت ماعری نکرده و دوم آنچه متعلق است بشمارکت با
ع چون تعظیم سلاطین و تکریم علما و ائمه دین و ادای امانات و انصاف
و رعایات سوم آنچه قیام بان برای ادای حقوق اسلاف باشد مثل قضا

یون و تفسیر و صایا ای ایشان و مثال ذلک مطاع بر احکام شریعت
آن
هم کلام اخلاق علیہ السلام و تعجیب من الملک الخلق و اندک آنحضرت
و

م ا و ی ب ج ح ط ظ ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ب ت ث ک خ ع گ ف ق ک پ
ن جمیع اقسام عدالت فرموده مثل تعظیم لأمراء الشیخیه علی
قائم الله تعالی که مشتمل بر تمام اقسام عدالت است چه رعایت عدالت

[illegible]

۱۲۵
مفتی محمد رفیع الدین صاحب
مفتی محمد رفیع الدین صاحب

موجود ویرانہ دار کمرہ کو دیکھ کر میری حالت یہ ہو گئی کہ

است که در شوق و اندوه و غم و غصه
و دلزدن حق تعالی بقدر احسان

اسی طرح قومی یکجائی کے لئے انسانی قومی و مذہبی

کتابخانه

عبادت و عدالت و شکر باشد و صرف غیر آن معصیت و ظلم و کفر
و چون التزام بمعنی و غایت صحت است در کلام حقائق اعلام طایفه
را وصف بقلت فرمود و حدیث قال قلیل من عبادی الشکور و تفصیل
و طایف اعمال هر قوتی از قوتی در شریعت محمدی بابلغ جمعی شرح شده
و همچنین حقوق الناس نیز و معاملات و ناکحات و جنایات مبین و تفصیل
از آنجا تلقی باید نمود و هم جوهر عدالت او هم آن عدالت سلطاست که
احاطه بر تمام جوهر عدالت دارد چه بی عدالت پادشاهی یکس را کفایت
عدالت تواند بود و اگر باشد و غایت تعریف تندیب اخلاق و تدبیر
منوط بانظام احوال تواند بود و با وجود بلاط الامواج فتن و تراکم افواج محض
خاطر که ملاک همه کما است نیست و لهذا در اخبار و ارادت که اگر سلطان
در زود و ثواب هر طاعت که از روی اصاد و شریک باشد و اگر ظلم نماید
و با این معصیت ایشان نساهم حضرت سالت با عده صلوات الله علیه فرمود

[illegible][illegible]

۱۲۰
ایران

کتابخانه حضرت ولیعصر (عج) ۱۲۰

مفتوحه

روین مورن ۱۹۱۱
ایستادی حکومت

تاریخ: ۱۳۹۷/۰۵/۰۵

مفتی محمد رفیع

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵

تاریخ ۱۳۰۲

مفتی محمد رفیع

مجلس شورای اسلامی

5

بعد از تمیز را بنماید که گوئیم چون تمذیب خلق که نظراتین فرج مقصود است
امری صنایع است هر آینه در آن باب اقتدا بطبیعت باید کرد برین وجه که آنچه
در ترتیب جو و مقدم باشد در تمذیب مقدم از آن چون تامل و در امتدادی
واقع شود ظاهر گردد که اول قوتیکه در طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد
چون در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض اسامه بانی تواند بود
که بقضای غطی کل شئی خلقه شتم چندی ذرات کائنات را شاکست
و چون قوت او زیادت شود و در نیل قوت صحت گیرد نظراتین قوت جدید
در میان حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور تشاکل شکل صورت مادر و غیره
تواند کرد و چون اس ظاهره باطنه او قوت گیرد و خیالش حفظ شکل محسوسه
نادر شود و صورت طالب که از راه حس باور رسیده باشد التماس نماید چون صحبت
در و غیر آن و بعد از استکمال این قوت نوعی از کمال قوت غرضی در و ظاهر شود
و قوت مضار نماید با آنچه مزاحم و مانع او باشد و در نیل مطالب رغائب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۲- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۳- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۴- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۵- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۶- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۷- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۸- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۹- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ
 ۱۰- کتابت و تصحیف و کتب و نسخ

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
دفتر اسناد و کتابخانه ملی

[illegible]

این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

که حق تعالی بحکم و وجدک مثلاً آمدی ایشان را بحال فطری فضائل
 و همی اتمهات کسی تعلیمات بشری مستغنی گردانید چه بسا فضیلت مبطون باشد
 و تحصیل آن از کسب مستغنی نه اگر چه بسبب اختلاف استعداد اختلاف در است
 و معصوبت اکتساب باشد پس همچنانکه طالب صنعت کتابت یا تجارت را مثلاً
 مهارت عمل بیاید که تا کتابت یا تجارت شود طالب فضیلت این را فحالی که
 موجب حدوث آن ملکه باشد اقدام باید نمود آن ملکه او را حاصل شود این
 صنعت شبه تام بطب و او ازین رو که مطمح نظر طبیب حفظ اعتدال مزاج است
 ما دام که حاصل باشد عاده آن بعد از زوال نظم صاحب این صفت حفظ
 اعتدال خلقت و اتصال آن بلکه این علم خوب و جایست چنانکه گفته شد
 و از اینجاست که جالینوس بعینه علیه السلام نوشت من طبیب الا بدان
 طبیب النفوس پس همچنانکه طب را در جستجوی کی حفظ نصیحه و دیگری دفع
 مرض این فن نیز دو قسم باشد یکی آنکه راجع شود بحفظ فضیلت دیگر آنکه نافع بود

و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است
 و در این کتاب مذکور است که این کتاب در علم طب و جراحی و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است

۱۳۴
شعبان ۱۲۸۵
مهر ۱۲۸۵
آبان ۱۲۸۵
آذر ۱۲۸۵
دی ۱۲۸۵
بهمن ۱۲۸۵
اسفند ۱۲۸۵
اردیبهشت ۱۲۸۵
خرداد ۱۲۸۵
تیر ۱۲۸۵
مرداد ۱۲۸۵
شهریور ۱۲۸۵
مهر ۱۲۸۵
آبان ۱۲۸۵
آذر ۱۲۸۵
دی ۱۲۸۵
بهمن ۱۲۸۵
اسفند ۱۲۸۵
اردیبهشت ۱۲۸۵
خرداد ۱۲۸۵
تیر ۱۲۸۵
مرداد ۱۲۸۵
شهریور ۱۲۸۵

[illegible]

مجلس اول در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس دوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس چهارم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس پنجم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس ششم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس هفتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس هشتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس نهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس دهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَارَكْنَا فِيهِ الْكَافَرُ وَجَعَلَ الْإِنَّمَا بِالشَّهَوَاتِ وَيَبْدُو نَسْتِ كَمَا نَسْتِ بَادُونَ
مداخلت با ایشان در مزاج بقدر اعتدال مستحسنست و سبب مزاج اسهال لغت
و دوام رابطه محبت میشود و این را نیز چون دیگر اخلاق و طریقت طرف
افراطش مجنون و تمسخر و خلعت و جانب تفریطش عبوت و گرفتگی
و قدامت و برود چون سایر اطراف مذموم اند و مرتبه وسط که محمودست
بهشاشت و بهشاشت طلاق حسن معاشرت موسوم صاحب اختیار
بصفت طرافت موصوف بهمت و کاست موسوم حضرت سالک بنیاه
باجلالت شان مزاج فرمودی کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْرُجُ وَ
لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَهِيَ الْمَوْئِدِينَ عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ بَارِكَا لَطَافَتِهِ
غلبه احکام ولایت که مقتضی اظهار انوار وحدت افشای آثار کثرت توابع بود
مزاج بود و اندیشه است که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت در مزاجی که با او بود
الَّذِي اخْرَجَ إِلَى الرَّابِعَةِ وَآيِنِ حَجْنِ حَقِيقَتِست چه بر شا اخفست

مجلس یازدهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس بیستم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و دوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و چهارم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و پنجم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و ششم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و هفتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و هشتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و نهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

مجلس سی و دهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و یازدهم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و بیستم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و دوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و سوم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و چهارم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و پنجم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و ششم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و هفتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
مجلس سی و سی و هشتم در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

17.

۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵

چون^{۱۱} توبه را وقوع و اوقات مینویسد لذت بلکه لذت اصل
چشم و عطر^{۱۲} و بوی^{۱۳} است پس معلوم شد که دواعی از فضول
هم لذت است و هم صحت و در طلب آن هر دو مفقود لذت و صحت و در^{۱۴}
سلیمان بن داود علی نبینا وعلیهما الصلوة و السلام مسطور است که فرمود
طلب یادت در دنیا کنس که در خانه خواه صاحب خانه که هماندار است و خواه^{۱۵}
همان یک شکم پیش نهی تواند خود پس خواه آنکس که زیادت دارد و خواه آن که
بقدر حاجت دارد و در ارتفاع بآن نیاند و صاحب یاقی طلب تعب^{۱۶}
و مشقت زیاده^{۱۷} و در هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید این از این^{۱۸}
و اگر کسی بقدر کفاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جزا ندارد و اگر کسی^{۱۹}
در نیته احتراز کند و باید که هیچ وجه هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه محض^{۲۰}
مطلقا ماکول بطبیعت دارد و چون جمعی که بتکرار لذتی که در وقت مزاج^{۲۱}
شعونی یا اجرامی غضبی بایشان رسید باشد شعونی مثل آن وضع کتساب^{۲۲}

مجلس شورای طبیبان در روز
پنجشنبه ۱۳۰۳ در یادداشت
مجلس شورای طبیبان در روز
پنجشنبه ۱۳۰۳ در یادداشت
مجلس شورای طبیبان در روز
پنجشنبه ۱۳۰۳ در یادداشت

و لعل عشق ای دانا دل
پیش ازین دوران ماضی نشو
یا بر جوی خفتی پس دل بر جوی این جانا
ان ای که گسندند اشق و شوق
بمع لذت افزون پیدا شود رفوت
بهری یا غصه پس برین سبب
بجوآن آید رفته غصیل مطلوب
شوق گسندار باز

حضرت مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب
 مولانا صاحب

۱۲۱ ای دندار ارجان
 ۱۲۲ آرد آنگیزد سکه استوختن
 ۱۲۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۲۴ که حرکت در اوقات
 ۱۲۵ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۲۶ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۲۷ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۲۸ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۲۹ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۳۰ فاعل طبیعت اسوسه

کنند که بعد از انبعاث شهوت غضب شود این حالت شبیه بحال کسی باشد
 که سببه اینجی کند بعد از آن تدبیر خلاص یافتن از مشغول شود و معلوم
 که هیچ عاقل پیش این اقدام ننماید و چون طبیعت باز گذارد تا در وقت خود
 تسبیح نماید پس میزان عقل بنحید آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید و از
 افراط و تفریط بجنسب باشد مودعی بقضیلت عفت شجاعت شود و باید که
 اعمال نظر احوال و افعال و حرکات و سکناات مقدم دارند تا بحسب عادت
 چیزی که مخالف ارادت عقلی باشد از وصا نشود اگر احوال عادت گیرد
 و عقل مخالف عزم از ظهور آید عقوبتی که موجب انزجار تواند بود و التزام نماید
 آنکه اگر بطعمومی که مصلحت عقل در احسان آن باشد مهارت نماید مجازات او
 باقتناع از طعام و التزام صیام توین و ایلام بر وجه مصلحت طبق رویه کار آورد
 و اگر غضب بجهل از وقوع شود تعرض نمی که موجب استهانت او شود و اگر
 قوی مالی یا بدنی که بر شوق باشد تدبیر و نماید و توین حکما آورد و اندک سقا

۱۳۱ ای دندار ارجان
 ۱۳۲ آرد آنگیزد سکه استوختن
 ۱۳۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۳۴ که حرکت در اوقات
 ۱۳۵ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۳۶ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۳۷ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۳۸ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۳۹ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۴۰ فاعل طبیعت اسوسه

۱۴۱ ای دندار ارجان
 ۱۴۲ آرد آنگیزد سکه استوختن
 ۱۴۳ بار غلامه اسوسه سکه
 ۱۴۴ که حرکت در اوقات
 ۱۴۵ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۴۶ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۴۷ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۴۸ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۴۹ فاعل طبیعت اسوسه
 ۱۵۰ فاعل طبیعت اسوسه

سید احمد رضا خان

دولت از زبان
از زبان

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

وہاں سے

معاونت

ایک روز

131

امام

انجمن

چون پادشاهان زمان اورا تباہل امر فرمود و چنانچه عادت آن زمان بود که
از حکما التماس ثواب نمودند تا بهر ایشانشان تبرک جوین اختیار فی سبط نمود
که در تمام آن بلاد بساطت مشهور بود تا باین طریق قوت شخصی برقرار گردید
و اقلیدس سخامی شهر خود را بخلافت نزدیک او تا بر ملا او را تقدیر و توجیه
کنند و اگر از نفس خج و گستاخی فهم کن او را با تمام شصت سال مصاحبه نمودند
تا وی بکند و آنجا از دولت او برنی نماید چنانکه در آن زمان بماند آنحال
تا تمیز شود و عثمان اعمال را از چرخه نبرد باشد چنانچه در پیش موتر بماند
نفس شود و اینجاست که بعضی از شریعت تصریح فرمودند که هرگاه که
شخصی نظر بان شخص بگیرد و او بمعنی از نفس حدیث متعطلی نقل نموده
و در ارتکاب صغائر اربعه نصبت نشود و چه نماز بر تبرک بر کبار باخت شود و غیره
باصرا بحکم گیرد یا کبیر شود علی اختلاف بین الفلک و باید که در نفس عمیق
نفس سخی این نماید چون زبان و هر که جالینوس گفته هر نفس را دو مرتبه

امام غزالی کی کتابوں کی تفہیم

۱- کارگاه
 ۲- کارگاه
 ۳- کارگاه
 ۴- کارگاه
 ۵- کارگاه
 ۶- کارگاه
 ۷- کارگاه
 ۸- کارگاه
 ۹- کارگاه
 ۱۰- کارگاه

فوقہ الاسلامیہ خلیفۃ المسیح
ابوبکر محمد امجد المصطفیٰ
کلیں

[illegible]

چون بجز قی و بدلی و آمار و امارت قوت چون خشم گرفتن در عصب محل مثل
از جمادات و بهائم یا اطفال کسی که حکم ایشان باشد یا بجزی که موجب غضب
نباشد و اما افراط در قوت جذب چون چمن اکل و شرب مبالغه در میل شربت
نخلخ زیاد و از قدر حسن عقل و اما تقریط در قوت اشتداد اکل و شرب در
ضرورتی و نهان در حفظ نسل و از انجم و شهوت خوانند و اما از کیفیت
پیش از شتهای گل و خم خوردن شهوت و قوت با ذکر و باجمعه استعمال
شهوت بر وجهی که از قاعده استحسان عقلی خارج باشد و اینها اجناس امرض
بسیط اند و تحت ایشان انواع بسیار است از ترکیب ایشان امرض
بی شمار حادث شود و از جمله این امراض بعضی اهلکات خواهند و چه نشا اکثر
امراض نازک شود چون حیرت و جسد غلبه غضب بدلی خون و جسد
اصل و عشق و بغضات چون تاثیر این امراض همست معالجه آن بر وجهی
بجای خود پسین خواهد شد انشاء الله تعالی و چون مایل نفس بدین ملامت

[illegible]

درابطه سبب است چنانچه سبب است که در یکی پیداشود و در دیگری سرایت کند
 پس ملاحظه باید کرد اگر مبد این ملکه رویه مرضی نباشد مثل سوزا مزاج
 سوز ترکیب علاج آن بطب جسمانی باید نمود اگر مبد آن صفا و بیزاوت
 افعال صمیم باشد بطب روحانی معالجه باید کرد همچنانکه علاج جسمانی
 یا بتصرف در غذا باشد یا بتعال و اوگا باشد که بسم استیاج افق باجمالی
 مثل دافع و قطع علاج نفسانی نیز برین حال تواند بود و چه اولاً تندی با خلق
 و ازالت رذیلت بتعویذ تکرار افعال حمیله باید نمود و این بمنزله غدا باشد و
 ثانیاً بتویخ و طامت نفس فکر او قولا و عملا و این بمنزله دوست و مالش
 بارتکاب سبب است و یکتی که خلاف آن باشد و این شبیهه بملعاج بسم است
 بعقوبت تغذیه تکالیف شاقه و التزام یا ضات متمم آن قوت ضعیف
 کرد و و انقیاد نماید و این بمنزله کی و قطعت نیست طریق معالجه بر وجهی و بر وجه
 تفصیل علاج مرضی چند متعلق تقوا شایسته است یا خیر و قیاس گیر مراد

درابطه سبب است چنانچه سبب است که در یکی پیداشود و در دیگری سرایت کند
 پس ملاحظه باید کرد اگر مبد این ملکه رویه مرضی نباشد مثل سوزا مزاج
 سوز ترکیب علاج آن بطب جسمانی باید نمود اگر مبد آن صفا و بیزاوت
 افعال صمیم باشد بطب روحانی معالجه باید کرد همچنانکه علاج جسمانی
 یا بتصرف در غذا باشد یا بتعال و اوگا باشد که بسم استیاج افق باجمالی
 مثل دافع و قطع علاج نفسانی نیز برین حال تواند بود و چه اولاً تندی با خلق
 و ازالت رذیلت بتعویذ تکرار افعال حمیله باید نمود و این بمنزله غدا باشد و
 ثانیاً بتویخ و طامت نفس فکر او قولا و عملا و این بمنزله دوست و مالش
 بارتکاب سبب است و یکتی که خلاف آن باشد و این شبیهه بملعاج بسم است
 بعقوبت تغذیه تکالیف شاقه و التزام یا ضات متمم آن قوت ضعیف
 کرد و و انقیاد نماید و این بمنزله کی و قطعت نیست طریق معالجه بر وجهی و بر وجه
 تفصیل علاج مرضی چند متعلق تقوا شایسته است یا خیر و قیاس گیر مراد

درابطه سبب است چنانچه سبب است که در یکی پیداشود و در دیگری سرایت کند
 پس ملاحظه باید کرد اگر مبد این ملکه رویه مرضی نباشد مثل سوزا مزاج
 سوز ترکیب علاج آن بطب جسمانی باید نمود اگر مبد آن صفا و بیزاوت
 افعال صمیم باشد بطب روحانی معالجه باید کرد همچنانکه علاج جسمانی
 یا بتصرف در غذا باشد یا بتعال و اوگا باشد که بسم استیاج افق باجمالی
 مثل دافع و قطع علاج نفسانی نیز برین حال تواند بود و چه اولاً تندی با خلق
 و ازالت رذیلت بتعویذ تکرار افعال حمیله باید نمود و این بمنزله غدا باشد و
 ثانیاً بتویخ و طامت نفس فکر او قولا و عملا و این بمنزله دوست و مالش
 بارتکاب سبب است و یکتی که خلاف آن باشد و این شبیهه بملعاج بسم است
 بعقوبت تغذیه تکالیف شاقه و التزام یا ضات متمم آن قوت ضعیف
 کرد و و انقیاد نماید و این بمنزله کی و قطعت نیست طریق معالجه بر وجهی و بر وجه
 تفصیل علاج مرضی چند متعلق تقوا شایسته است یا خیر و قیاس گیر مراد

سوار است بر اسب و در پیش
 پستان است از اسب و در پیش
 سواران با هم در جنگند
 بر کس از آنها پادشاه نشینند
 ز دران خورده و سوار گشته اند
 بدو باشد آوار و در جنگ
 سوار است بر اسب و در پیش
 پستان است از اسب و در پیش

و عدا و حیوانات عجبت بلکه از ایشان چیست چنانچه در مطلع روشن شد و لهذا
 چون در محافل علماء فضلا که میدان و رسان کمالات نهانیست حاضر شود
 ایشان در احراق صلب السبق باین مسابقت جویند مطلقا از خاصیت نطق
 بری و سیری ماند و بسا حیوانات تشبه نموده از سخن گفتن عاجز آید ازین
 معلوم شود که سخنان که در محاورات امثال خود گویند صولات حیوانات نیست
 که بکلام انسان چه اگر از عدا و نطق انسانی بودی در جمیع اعیان که متبصران
 بازار جواهر می مانند روحی و شستی و طوری نمودی بلکه اطلاق سهم انسان بر
 شخص از آن قبیلست که گیاه کندم را کندم خوانند و غوزه را الگو گویند
 باندک آسمان نظر ظاهر شود که از آن حیثیت که حیوانات هم حسب فطرت مستند
 اند بصرف قوی و آلات جسمانی در وصول بقایت کمال نوعی ایشان
 جاده مستقیم که با غایت متنی تواند شد منحرف نیستند بخلاف جابل که از
 فضائل و زوایل غافل و از تصرف قوی و غیره مقتضای فطرت از صوب

این سخن را خود خوان و بکلام بیانی از این سخن
 پستان است از اسب و در پیش
 سواران با هم در جنگند
 بر کس از آنها پادشاه نشینند
 ز دران خورده و سوار گشته اند
 بدو باشد آوار و در جنگ
 سوار است بر اسب و در پیش
 پستان است از اسب و در پیش
 سواران با هم در جنگند
 بر کس از آنها پادشاه نشینند
 ز دران خورده و سوار گشته اند
 بدو باشد آوار و در جنگ
 سوار است بر اسب و در پیش
 پستان است از اسب و در پیش

اولی فرسود
 کلمه اندک است
 در این یافت میشود و بگوید
 ضامن غنی خود ماری
 کلمه اندک است
 در این یافت میشود و بگوید
 ضامن غنی خود ماری

۱۵۷
الصفحات ۱۵۷ و ۱۵۸
الطبعة ۱۵۷

نظم و نثر

100

10

مجلس

مجلس

۱۳۳۳

١٢٠

این کتاب را در این

19

نبوست که بنی آدم چند طبقه اند بعضی زود غضب و زود باز گردند و بعضی دیر
 غضب و زود باز آیند و بعضی دیر غضب و دیر باز آیند و بعضی دیر
 زود و دیر باز آیند و بهترین ایشان صاحب قسطنطینی است بدترین ایشان ضامن
 قسم اخیر و امام غزالی رحمه الله میفرماید که چون غضب شخص از حال خود برون
 میسر و پس سلطان واجب باشد که حال غضب حکم بر عقوبت میسر
 نماید زیرا که شاید که بسبب غضب تجاوز نماید از آنچه مستحق است و عقوبت آن
 خط نفس خود و خانواده ای بجایست که سایر المومنین عمر رضی الله عنه مستحق را و چون
 نخست که او را گیرند و زود باز آید و زود باز آید و زود باز آید و زود باز آید
 که چون غضب و اگر او دیر ببرد و بر آید و زود باز آید و زود باز آید
 خدای تعالی و زوی از اهل جرم را پیش عمر بن عبدالعزیز و زود باز آید
 و زوی او گفت عمر بن عبدالعزیز فرمود اگر نه آن بودی که مرا غضب برده اعفو
 میکردم اسباب غضب است اول عجب دوم افتخار سوم از چهارم بجا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۰۰
 دی مودو الجوز
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

6

...

10

9



6

میں نے

مستند شماره ۱۰۰/۱۰۰/۱۰۰

از روی باشد و در قریب آن پدران یازید و باشند و بر فرض آنکه ایشان فرزند
 باشد اندک فضیلت که در ذات شخص باشد شرف تواند بود و از فضیلت بسیار که غیر از
 باشد و باین میان مطلق خود عرض تشیع عملاً و تویج فضلا دارند چنانچه گفته اند

<p>و از روی باشد و در قریب آن پدران یازید و باشند و بر فرض آنکه ایشان فرزند باشد اندک فضیلت که در ذات شخص باشد شرف تواند بود و از فضیلت بسیار که غیر از باشد و باین میان مطلق خود عرض تشیع عملاً و تویج فضلا دارند چنانچه گفته اند</p>	<p>بیت آن فقیرت یا با برضوا سلفا قلنا صدقت و کذبنا و کذبنا و کذبنا</p>
<p>و حضرت تمام کلام اخلاق علیه السلام است همین المکاب اخلاق فرموده است که اولی با ناسا لم و استونی با غلام و امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه و استونی با غلام و امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه</p>	<p>بیت آن فقیرت یا با برضوا سلفا قلنا صدقت و کذبنا و کذبنا و کذبنا</p>
<p>اما این نقیصه که گفته اند که اولی ان النبی من یقول حقاً</p>	<p>بیت آن فقیرت یا با برضوا سلفا قلنا صدقت و کذبنا و کذبنا و کذبنا</p>
<p>حکایت که از روستا می خواند که بر خلاق افتاد و ندانم گفت اگر بیا می آید تو جامه های فاخر است که خود آن آراسته آن نیست جامه است و تو بود مرکوب چنانکه که بر آن سوار آن کمال آراسته است اذن تو اگر فضا نیست صاحب فضیلت ایشانند نه تو چون چنانکه از جهات فضیلت آزان تو</p>	<p>بیت آن فقیرت یا با برضوا سلفا قلنا صدقت و کذبنا و کذبنا و کذبنا</p>

از روی باشد و در قریب آن پدران یازید و باشند و بر فرض آنکه ایشان فرزند
 باشد اندک فضیلت که در ذات شخص باشد شرف تواند بود و از فضیلت بسیار که غیر از
 باشد و باین میان مطلق خود عرض تشیع عملاً و تویج فضلا دارند چنانچه گفته اند
 بیت آن فقیرت یا با برضوا سلفا
 قلنا صدقت و کذبنا و کذبنا و کذبنا
 حکایت که از روستا می خواند که بر خلاق افتاد و ندانم گفت اگر بیا می آید تو
 جامه های فاخر است که خود آن آراسته آن نیست جامه است و تو بود
 مرکوب چنانکه که بر آن سوار آن کمال آراسته است اذن تو اگر فضا نیست
 صاحب فضیلت ایشانند نه تو چون چنانکه از جهات فضیلت آزان تو

بیت اول نبوت و بعد از نبوت و بعد از نبوت و بعد از نبوت
 سلام یک نبوت و بعد از نبوت و بعد از نبوت و بعد از نبوت
 از روی باشد و در قریب آن پدران یازید و باشند و بر فرض آنکه ایشان فرزند
 باشد اندک فضیلت که در ذات شخص باشد شرف تواند بود و از فضیلت بسیار که غیر از
 باشد و باین میان مطلق خود عرض تشیع عملاً و تویج فضلا دارند چنانچه گفته اند

174

عالم و کائنات خداست
و جمیع کائنات بر وی قائم است
و هر چه در عالم است بر وی قائم است
و هر چه در کائنات است بر وی قائم است
و هر چه در زمین است بر وی قائم است
و هر چه در آسمان است بر وی قائم است
و هر چه در دریا است بر وی قائم است
و هر چه در کوه است بر وی قائم است
و هر چه در گیاه است بر وی قائم است
و هر چه در حیوان است بر وی قائم است
و هر چه در انسان است بر وی قائم است
و هر چه در ملک است بر وی قائم است
و هر چه در نبی است بر وی قائم است
و هر چه در رسول است بر وی قائم است
و هر چه در خدا است بر وی قائم است

اخلال روابط حدیث چنانچه گفت خداوند گفت بعد از آنکه کثرت انجابه و
 باشد رشته انتظام امین با انقسام و اسایل تباطار و می اندازد باشد چه
 کثرت بقهران حدیث منوط و روابط است این دو صفت منقضی بفع نظام
 که افسد فساد است باشد اما کبر و آن تزیست بعجب و فرقی بینها آنکه عجب
 کمالیست شأن خودی الواقع و نباشد تکرار و عامی این کمال است دیگر
 اگر چه اعتقاد آن نه داشته باشد و تلاش آنکه تا اهل نماید که سیکه و دو توبه
 بول گذشته باشد چگونه و کبر سر و دمنی علی گرم شده و فرستاده که انسا
 چه جای تکرار با آنکه اول او لطفه چنانچه است او مرد و عین خود در حال
 بنامست منتن و در حدیث حدیث که اکثر باری و دانی و اعظمه از اری فمن
 فیها اذ حله ناری و در حدیث نبویست که در وطن حشر تکابران را و صورت
 مورچه حشر کنند و حقیقت آنکه غنی مطلق که هیچ وجه و احتیاج را با دنیا
 قدس جلالت احوال شدنیست و جمیع کمالات بر توانا موجود شده آثار وجود

[illegible]

۱۰
 علی احمد خان صاحب
 صاحب خان صاحب
 صاحب خان صاحب

نہایت خود خواہ نسبت باقی
میرزا علی محمد خان

تبریکات و تحنن

مکتبہ اسلامیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

یا از المی که پندار که نفس مع تست یا نقصانی که در آن تصور کرده یا از احوال البعد
موت و آن را جمع شخص باشد چون عجب نشاء از کسی یا با و لا و مغلطات او
یا از حیرت درین امور عدم جسمه نم آن اکثر این امور چون بنظر عقل دیده و دو
اندیشه مجید و شایخوف تواند بود و اما اول بنابر آنکه از تمهید معلوم که حقیقت
نقطع علما و فیلسوفین ترک استعمال آلاتی و اما ثانی چون الم جسمانی
بوسیله حیات است حیات از پر تو تعلق نفس و موت موجب نقطاع این تعلق
پس سبب دفع الم باشد چه آنچه مبداء احساس غیر ملایم باشد منتفی گردد و اما ثانی
باید دست که موت متمم آثار حقیقت انسانیت است چنانچه قادی حکما در
انسان گفته اند حی ناطق مائت پس موت تمامی باشد و هستم نقصان در آن

از نقصان عقل باشد مصرعه
نشیف که هر که میسر تمام شد

و عقل باید که از طموت با طبیعت بقا و عقل باید حد عقلی ابریا
جسمانی مرجع و اندوخته کمال است مایل باشد و با خجسته فزاینده

بنی پندش
لکن غدارا و غدار
بنی پندش

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

میں نے اپنے

۵۴

مقامی حکومتوں کو

[illegible]

[illegible]

اعتبار کنند و نیت چهار صد سال هر یک مثل این ^{عده} دیو ده شود و از اینجا معلوم شود که
اگر چهار صد سال گشت نمیرد و اولد و تاسل بر تو باشد عده بی رعایت گشت حاصل شود
و چون ضعف اینست شود و ضعیف ^{عده} اشخاص طریق تصانیف شیطانی
از عدد واحد صایرون و در وسط ^{فقط} ماسون عرصه ربع مسکون که حکما می کنند
بتقاسیم قیاسی و معیار مقدمات عیانی مساحت نمود و مانند چون او را و آنست
قسمت و هر یک آنقدر زمین که پانچ آن نهند دست بایستد اگر خواهند که همه
دستار برداشته بوم چسبید بایستند و روی زمین بگنجد چاشمشین و خشن و
حرکات ضروری بهر موضع جهت دفع فضلات و عمارت و زراعت نماید و چون
دست نهتصد سال بلکه کمتر از آن باشد اضعاف آن چگونه بود پس سناسی
دوم حیات و کرامتات از جمله خیالات ارباب محالات و ضلالتات اصحاب
جهالات تو اند بود و حال باید که مرآت خاطر از رنگت نگ چنین که ورات مناس
دارد و چنین تصویر نماید که آنچه در نظام عالم مشاهده می رود بر وجه عقلی و طریق است و

۱۰۰
 این جهت بود
 بنیت کار به حصول آن
 زبان بسیار از روی دراز
 غرض از این دراز
 دراز غرض از این دراز
 نقصان غرض از این دراز
 بیست که در این است

تو هم زیاده و در آن همی فاسد اما کسی که تناسلی و ام حیات جسمانی نکند بگوین
 از طول اهل آرزوی عمر و از زیاده و از حد اعتدال نماید بید که بنده نشد که همانا
 از استدا و عمر لذات تشریف بران تواند بود و معلومست که در پیری تمام قوی رو
 با خطاطانند و حس ظاهر و ظریف کمال یا بدولت و صحت که اصل
 جمیع لذائذست مفقود گردد و مقتضای حسن نعمت و نیکو گشتن خلق
 تمام احوال او تسرح شد قوت ضعیف و صحت بعثت عزت بذلت تبدیل
 شود چنانچه اهل اولاد و اول مول شود و معلومست که هر قدر از قوت و محض بقوات
 محرم و سیرت مصیبت و هر چه از قوتی مبتلا شود پس تحقیق هر که طلب علم و از
 زیاده و از حد اعتدال کرده باشد طالب این تبعات که تابع است بوده باشد
 چون معلوم شد که موت ضرورت تحقیق آن خلاص نفس مجرب و شریف است
 تحمل بار بدن کی کثیف است و نجات طایر ملکوتی از قبض قالی سوتی و محقق
 شد که قوارک نفس انسانی عالمی گیرست پس عاقل باید که بسبب ذات سیر و لذت

این غرض از این است
 چنانچه در این است
 که در این است
 راه بسیار و از این است
 اعتدال غرض از این است
 عود را باشد و تحقیق از این است
 و این از این است

۱۰۰
 این غرض از این است
 که در این است
 راه بسیار و از این است
 اعتدال غرض از این است
 عود را باشد و تحقیق از این است
 و این از این است

۱۰۰
 این غرض از این است
 که در این است
 راه بسیار و از این است
 اعتدال غرض از این است
 عود را باشد و تحقیق از این است
 و این از این است

6.2
The Director
of the
Department of
Education

فراگیری و یادگیری

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

وہی ہندو

مجلس

الرجوع إلى

١٠

شماره ۱۰۰

3

ابدی گوشت و حیوان صفت با ب علف سفر و دنیا و در بگه انسان صورت
 میل بعالم بالا کند قوای جسمانی را تحصیل اسباب لذات عقلی صرف نماید و در آن
 قطع تعلق از علائق جسمانی کرده مقتضای خود را قبل از آن بنویسد بموت را و میبرد
 چون گل طبیعی در درخت مضیق زمان مکان بسفت علی علین جوار قدس العالیین
 و مقعد صدق که مستقر انبیا و تصنیف است انفعال نماید و بحیات طبیعی ابدی
 ناز گردد و اینچنین افلاطون گفته است بالارادۃ شخصی بالذبیعة نظم

نصرت داشتن باشد در دنیا و آخرت
و فیصله برای بهشت و جهنم

<p>خُرم ز روز کزین منزل ویران دم</p> <p>هوامی رخ او در صفت رقص کنان</p>	<p>راحت جان طلسم فزونی جانان دم</p> <p>تالاب چشمه خوشیدستان دم</p>
---	--

پس از اینصورت که در خصوص امری را می دانم
میخواهم به شما اطلاع بدهم، آیا این
مستند است؟

نست علاج امراض قوت دفع اما امراض قوت جذب نیز با اریخیز افراطیست
اریخیز تفریط یا زدرارت کیفیت و تحت هر یک انداع بسیارست لیکن مخوفین
آن چهارست اول افراط شهوت دوم بطالت سوم خرن چهارم حسدین که
علاج ایشان وجه اختصاصی آنست و علاج افراط شهوت آن اگر با کولاس

پسندیدہ مصلحتیں و عزائم اور مقاصد

بدون اکبر اول در کتب
از متعبد و مستند
بافتی که در کتاب
نزدیکی و دوری
و غیره

فداوان

مجلسی نظامیہ اسلامیہ مدرسہ دارالعلوم دیوبند
خصوصاً لکھنؤ
مکتبہ مطبعہ دارالعلوم دیوبند

آن چهارست اول افراط شهوت دوم بطالت سوم خزن چهارم حسد پنجم
علاج ایشان وجه اختصاصی نمود علاج افراط شهوت آن اگر با کولت

گزارش هیئت مدیره

بفتح کجاست
 بدون کجاست
 از قیاس و سبب
 بفتح کجاست
 بفتح کجاست
 بفتح کجاست
 بفتح کجاست

ایضا چنانکه
مجلس اسرار و توحید

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحبت تهیلائی شهوت^۱ علای
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و صنایع است^۲ آنکه در آن
 بزم پائلی و فرط تعمل احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و مواجبه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم^۳
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت ایا یابی بستر این^۴
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص لطیف
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک است اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج^۵
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت است^۶ بمانست ظاهر خواهد شد چون این نسبت^۷

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحبت تهیلائی شهوت^۱ علای
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و صنایع است^۲ آنکه در آن
 بزم پائلی و فرط تعمل احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و مواجبه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم^۳
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت ایا یابی بستر این^۴
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص لطیف
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک است اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج^۵
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت است^۶ بمانست ظاهر خواهد شد چون این نسبت^۷

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تبا به این انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف تفت طلب یک شخص معین بحبت تهیلائی شهوت^۱ علای
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و صنایع است^۲ آنکه در آن
 بزم پائلی و فرط تعمل احتیاج باشد و تسکین شهوت به تفرغ و مواجبه و استعمال
 منافعیات چنانچه در کتب طبی شروع گشته اشراق این سخن در عشق همیست
 که فضا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که مبداء آن تناسب و حاجت
 و جدا در ذائل نیست بلکه از فزون فضا است چه طبع لطیفه را با صوره فیه حکم^۳
 جنسیت صلت ختم است میلی عظیم تواند بود و در سیرت ایا یابی بستر این^۴
 رفت و آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال فراخ شخص لطیف
 اشرف باشد میلان نفس او بصور حسنه و نعمات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 هر آینه چون بهال کمال هر دو یک است اسر بر میزند و وجه اعتدال هر دو یک منبج^۵
 سیرت میشود و میل باتحاد که حقیقت محبت است^۶ بمانست ظاهر خواهد شد چون این نسبت^۷

147

ایک جہدہ لایم و آریں - ویشی کھنکھن

نقد قریب
 راجع فی خواص و اسرار
 منتخب الاشیاء
 استقامت
 جبر نفی
 تحقیق موت ارجح
 تمام حرف کرامت
 کلام المومنین
 بزرگوار

[illegible]

از کبریت احمر غریز ترند و کثرت مردم بقید هوای نفس سیرند و از رقبه اطاعت طبعیت
 بیرون نیامده نسق را عشق نامند و موس را محبت نامند و با صفات بهر عوی
 کمال انسانی کنند با قیوت شهوات عیبه بخت آن اوگان از نوسها هیتا

نارطین بادیه در دستان سلیمان نه بود	شا بهاری توان کرد بال کس
بنابر این طریقت عاقبت اسلام تواند بود	و غش خایا فامحب او که غنا
و اوسطه عفت هم و آخره قتل	نصحتک علما بالهوی الذی یأی
مخالفتی فاحشر لنفسک کما یحکو	و علامتی که بان نضرت میان عشق

نفسانی و همی توان کرد چنانچه امام حسن علی و بعض تصانیف آورده است
 که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر بسبب رواب روانی نظائر آن
 نشانه خجسته و شوق و نظر برین تقدیر بر مباحث اگر لذتی دیگر که مبدی حرکت
 تواند شد آن میل شلونی همی است نظر بر آن حرام و دیگر حکما گفته اند که در عشق
 میل بر کلمات بیشتر باشد از میل با اعضا و با سبب آن چنانکه نفس بر جانیا

عده و فسیلند که آن من گرا نیما از کمال گراست آن
 و از اشتغال و از نشانی خارج از هم و تمایل با نفسانی آن بیرون از عقل و در حقیقت این گروه در صورت ایشان ظاهر

یونان و اندک
 بنیاد و در دستان سلیمان نه بود
 بنابر این طریقت عاقبت اسلام تواند بود
 و اوسطه عفت هم و آخره قتل
 مخالفتی فاحشر لنفسک کما یحکو
 نفسانی و همی توان کرد چنانچه امام حسن علی و بعض تصانیف آورده است
 که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر بسبب رواب روانی نظائر آن
 نشانه خجسته و شوق و نظر برین تقدیر بر مباحث اگر لذتی دیگر که مبدی حرکت
 تواند شد آن میل شلونی همی است نظر بر آن حرام و دیگر حکما گفته اند که در عشق
 میل بر کلمات بیشتر باشد از میل با اعضا و با سبب آن چنانکه نفس بر جانیا

ظاهر و غفلت انداز معانی ایشان در باطن
 و از اشتغال و از نشانی خارج از هم و تمایل با نفسانی آن بیرون از عقل و در حقیقت این گروه در صورت ایشان ظاهر

۲۴

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف

الحمد لله رب العالمين

مطابق مع

ملفوظات

وہابیہ کی انتہائی مذہبی اور سیاسی تحریکوں کی ایک نئی شکل

ایک مقامی حکام

Handwritten signature: *Handwritten signature*

تاریخ ۱۳۰۲

في

1930

بیشتر از حیایات چون سخن در عشق نداشتن نیست که به نظر ادا و ادای می
تواند او بدین مقدار اقتصار نموده باشد سخن جمیع اقفا و اندک لغزیه و لغزیه
و اما علاج آن آن نیست نفسانی که از نقد مجبوری فوت مطلقانی حاصل شود و
آن صطحت حصول شئیات جسمانی و مستلزمات بی توقع بقای
نیوی و علاج آن آنست آن که شخص عالم کون فسا و اشیای بقایستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بآن رفت و آنچه ثابت باقی تواند بود و امور
سعادات نفسانیست که از حیطه زمان و محدوده مکان تصرف اند و بطریق
متعالیست چون بقین کامل یا بمعنی حاصل شود طمع و خیال محال را بخود
اول احوال سبب نیوی که ظن اهل بل خیال نیست بنده و بلکه همه است کمال عقل
ملکات فاضله که باقیات صامحات سبب اتصال بجوار قدس خضر و عیسی
مقصود دارد و از منزل محصل محل اخزان ائمه الا که هر که است بخلاف فیست تمام
مردن بجهت تحقیق هر فرد نیست پیوند چنانچه مضمون کریمه الا ان اولی الامر

[illegible]

مودود خداوندی
 جبرستی غرض بردار
 دوازدهمین حکمت کبر
 بیادداشت کبر
 نفیست مری غمخوار
 کزافا العبدات حاکم
 عزایب بزرگساز
 نون

بیان ملکات کشف و احراز توحید
و گفته «حیات اللغات
سبب نفوذ درون غفلت
شعاع تعلیم درون غفلت
چیزی را نشاید
جستجو بر سر سلسله و صورت یافته
که اصل صفت حق صاحب نیابت دارد
صفت شرف از دست یکدیگر
یک زبان

باید بدین درسان غدا
 بچرخد زینت باطن
 رسیدن سکنه شدنش
 ایشان کند و نهال باشند
 از قوت محالیت نشاند
 جوار خلق آمد که در او بود
 اندر آنکه که اعدای خویش
 باشند ایشان غدا
 بپایان حقیقت ظاهران اینک

لَا خَوْفٌ عَلَيْنَا سَمَوَاتِنَا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ
 وَنَحْنُ سَرَّوْهُ أَن لَّا يَرَىٰ مَنَّا يَكُونُ
 فَلَا يَحْشُرُ شَيْئًا نَّجَاتٍ لَّهٗ قُدْرًا
 جَمِيعًا حَكَمَتِ جَامِزِ جَانِبِ
 زَنَارِ دَلِ مَبْنَدِ اسْبَابِ
 و باید که نفس در اوج خود نشود و کند و آنچه در انباشد غلغله نشود و تا بسر و در آن
 چنانچه در حدیث است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ بِحُكْمَتِهِ وَجَلَّالَهُ جَبَلُ الرُّوحِ وَالْفَرْحِ فِي
 الرِّضَا وَالتَّحْقِيقِ يَعْنِي اللَّهُ تَعَالَىٰ بِحُكْمَتِ جَلَالِ خُودِ سَرَّوْهُ دَانِ رَادِ خُودِ
 يَقِينِ تَبَسُّمِ مَرْمُودِ اگر بر شواری نماید مایل در احوال طبقات مردم نماید
 و اگر چهل صنایع باشند مقتضای کل حزب با که نیم فرعون بطور طریقه
 خود سرورند بیکدیگر از احوال مردم محرم میداند پس طالب فضیلت باید که در
 از ابلح مالت ضلالت گم نباشد و نظر بر خاوت نیوی که درست گیران
 باشند و نباید و آن ملالت خود راه ندید چنانچه حضرت الله تعالی در کلام
 اعجاز نظام حضرت سالت پناه را میفرماید وَلَا تَدْنُ مِنْ حَيْثُ كُنْتَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا

باید بدین درسان غدا
 بچرخد زینت باطن
 رسیدن سکنه شدنش
 ایشان کند و نهال باشند
 از قوت محالیت نشاند
 جوار خلق آمد که در او بود
 اندر آنکه که اعدای خویش
 باشند ایشان غدا
 بپایان حقیقت ظاهران اینک

باید بدین درسان غدا
 بچرخد زینت باطن
 رسیدن سکنه شدنش
 ایشان کند و نهال باشند
 از قوت محالیت نشاند
 جوار خلق آمد که در او بود
 اندر آنکه که اعدای خویش
 باشند ایشان غدا
 بپایان حقیقت ظاهران اینک

اینک در از کی ای کوه
 اسطیاسم در کوه خرم
 همی چو کوه را بر آید
 در این چو صید از کوه
 زینت ز کوه را
 او شان را در آن
 عظمی و فیاضی
 مقدر خاندان
 هم نام حکم و نام
 نفع و فیاض
 فرست زینت ز کوه

آرزو آجا منم ز هر چه آید
 درویش باشد اگر چه همه جهان
 نباشد و آریات منوچه
 و انقضیه لا یبقی لهنما

پیر می نشود کاسه سر باز بوی	هر کاسه که سرنگون بود پیر نشود
-----------------------------	--------------------------------

و کند می لیل گفته بر آنکه
 در آن مدخل تمام است آن
 باشند که از آن مطلوب محروم
 و لیست آنکه خرن بر فقدان
 البته بعد از زدن او از خرن
 اسباب نیوی نماید چون
 بنوبت هر کس سازند و بر یک

بر این کاسه کوه در میان
 کوهی طرف آن بود و در
 کوه خالک
 کوه در ده بلبیب
 محاسبه تنگس
 اخلاق
 که در مدح القرآن آورده
 طوطی از دال
 شود پس من طوطی
 مولود می کند عبد الغفور

در این کوه کوه
 کوه کوه کوه
 کوه کوه کوه
 کوه کوه کوه
 کوه کوه کوه

سردن در میانه طاعت
چون استغاثت گیرند
نفس برانندن را از او
بانی تواناییست
و در سبب است
استخوان را برین
و باید کرد در این
نزد آن گفت بهر سبب که در این

و فرقی ندارد و لطیف و عظیم قیام ایستاید و تو هر یک را بپایه در تحت است
بکمال لائق سرد او بکمال اعیان شده و مرا و از منزل و بوقلم خایه است از
و گل و سنگ و چوب باشد بگه مرا و لایق مخصوصه که میان شیخ نزل و ولد و ولد
خادم و خادم و متمدن و اول واقع شود و آه در چوب و سنگ مکن گایند و آه در
و خرگاه و خواه و در این جهت و منارات و علم بدین منزل معرفت طریق است
این طایفه باشد بهی که احوال امین اند و چون احتیاج باین اجتماع عموم خلایق
است پس است تحصیل این علم باید نمود و وصل کلیه در این منزل آنکه در نقطه
و احوال ارکان نزل هر یک را بر محل خود ببرد و اگر یکی خلل واقع شود اصلاح
و چنانکه ایست قبایع عضوئی از برای مصلحت عضو شریف جائزین حب میدارد
و در این منزل نیز که اخس را خدمت باید داشت اگر چه خصوصیت نزل
فرموده است چنانکه اشارتی بآن رفت حکما اشارتی تبیه بر اشرف انواع
که در این نمود و انقوت اند و فصل است که این است که محکم باشد و وقت آن قطع

نست بهیشتی خلایق
کذا فی تخب لطافات
سجده چنانچه سجده می کرد
میفرموده در این است
چون که کعبه می کرد
سجده تا این بهر سبب که

بگویم معانی می نذر او را
پنهانی و بی دقت است و بی دقتی
نامست شده و بی دقتی و بی دقتی
در برانست که در کلام می کرد
فهمی نمی توان که در این بی دقتی
یعنی خود را که در این بی دقتی
که اگر بی دقتی که در این بی دقتی

فطانت میان و در این بی دقتی
که در این بی دقتی که در این بی دقتی
از این بی دقتی که در این بی دقتی
که در این بی دقتی که در این بی دقتی
فطانت میان و در این بی دقتی
که در این بی دقتی که در این بی دقتی
از این بی دقتی که در این بی دقتی
که در این بی دقتی که در این بی دقتی

باید داد و اول چن تحت که بجهت انجام مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوه کل و مشارب ملاسل بن نزل و هم چن لال نظرها
از جهت حیانت مال و عرض و انواع و چار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بغیر طریقت طیب خاطر و در اصل بران در ظاهر و باطن متلف باشد خبیث
سخت بود و که اعدای از خزانه گرم خود نمی یکی از بنده گان از زانی فرماید او را
که محضی از آن در راه او صرف نماید و او را آن بخاطر گران بید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجابا آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال و که حق تعالی شان منفر و می
اجاب ابل اغنیاء من التّعفف چارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مظنه
و وضع منت است شاید که سبب آنکه با خاطر مستحق گردد و حدیث نهایت که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازی نشانند و حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت صلی الله

بگوید و اول چن تحت که بجهت انجام مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوه کل و مشارب ملاسل بن نزل و هم چن لال نظرها
از جهت حیانت مال و عرض و انواع و چار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بغیر طریقت طیب خاطر و در اصل بران در ظاهر و باطن متلف باشد خبیث
سخت بود و که اعدای از خزانه گرم خود نمی یکی از بنده گان از زانی فرماید او را
که محضی از آن در راه او صرف نماید و او را آن بخاطر گران بید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجابا آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال و که حق تعالی شان منفر و می
اجاب ابل اغنیاء من التّعفف چارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مظنه
و وضع منت است شاید که سبب آنکه با خاطر مستحق گردد و حدیث نهایت که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازی نشانند و حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت صلی الله

باید داد و اول چن تحت که بجهت انجام مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوه کل و مشارب ملاسل بن نزل و هم چن لال نظرها
از جهت حیانت مال و عرض و انواع و چار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بغیر طریقت طیب خاطر و در اصل بران در ظاهر و باطن متلف باشد خبیث
سخت بود و که اعدای از خزانه گرم خود نمی یکی از بنده گان از زانی فرماید او را
که محضی از آن در راه او صرف نماید و او را آن بخاطر گران بید دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجابا آن نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال و که حق تعالی شان منفر و می
اجاب ابل اغنیاء من التّعفف چارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا مظنه
و وضع منت است شاید که سبب آنکه با خاطر مستحق گردد و حدیث نهایت که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازی نشانند و حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات است
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر نمود و حضرت سالت صلی الله

三



15



52

کتابخانه

10

1260

2

ان

مفتی محمد رفیع

۱۲۸

11

در این فنون و در این صنایع که از هر یک از اینها

آید و در شهر ما شنید اگر چه آثار یابید هم در حدیث است که لازم گیرید زن بکرا اگر چه در پناه نشنید اما عیض باشد تا سق ۱۲ سولوی محمد عبدالغفور

Food

۲۰۰
 ۱- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۲- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۳- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۴- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۵- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۶- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۷- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۸- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۹- این کتاب در ۱۰ جلد است
 ۱۰- این کتاب در ۱۰ جلد است

و در صفت موم ^{نظم} چیر عاریت یابد نمود اول اعتدال لکین در آنچه باری دفع ضرر باشد چنانچه
انست که میل نیا دانی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال عموصل میگیرد و چه انصاف ^{کند}
و اکثر طبایع مغفوس است طمع و حسد و بغض و نفوس کوز پس بنا می افکند و قوا
عرف عامه نماند و سلامت عرض و کبر است از بنا بر سیرت اخلاص و میل اکثر
بر تیز نیست ^{سورم} و سیاست این باید که غرض اصلی و مقصود کلیه و
تا بل حفظ نفس از وقوع و فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد و اعیان ^{شست} و دود
اغراض و بهترین نماند است که بعضی دیانت و عفت و فطانت و قیادت
قلب و ادب و ایثار و ضایع و هر قار متعلی باشد و عقیق ^{عقیده} نباشد بلکه او با وجود این حال
اگر بکشد تا بچاند و او از قبیله باشد که انانیت انسان عقیق نباشند و اگر شیب باشد
با آنکه او از فرزند شده باشد و او را از کنیز که تر و مشتعل و جبر و اتباع و از آنها با قار
و سمالت اعدا و معاشرت و مواعاش و احترام از ذرات نسبت او لا و است بکبر غیر
اولی قبول ادب انقیاد و هر بیشتر صورت اگر با وجود این حاصل نسبت شود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

71

باوند هستند و از مفاخرت بر آفران به پدران و اسباب نبوی و اود
 منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از گوشت خواه و رست و خواه دروغ
 نمی کنند چه گوشت از زبده کسین است و حسب شرع اگر چه راست
 باشد مکروه است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان را بگویند
 احتیاج باشد که دوکان را هیچ احتیاج نیست و بناموشی و قبح
 بر جواب و در شن رگان مستمع بودن سخن نیکو عادت و نایل گردانند
 و بزرگ زادگان را احتیاج باین آداب بیشتر باشد و باید که ختم دیده
 و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذلیل و وقار زیست
 و مروت مشهور و از خسلاق ملوک و آداب مجاست موالفت با ایشان
 و محاورت با بهر طائفه از طبقات مردم با خبر و باید که دیگران با حسن خلق
 بزرگ زادگان که با آداب کریمه نقلی باشند با او دوست باشد تا نول نشود و آداب
 از ایشان فرا گیرد و بوی مطهره مشابه ایشان تعلیم می بیستد و چون محکم او را

[illegible][illegible]

بیشتر عادت غلات و حبوبات
بیشتر شکر و آب گلاب
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد

بضرب تاویب کند از فریاد و شفاعت منع کند چه آن شیمه مالیک و ضعف
و معام باید که تقصیری ظاهر از و شاید نکند بضر با اقدام نماید چون
بضر حاجت افتد اول باید که شمار اندک و لم بسیار باشد تا عجز
گیرد و بر معاودت جرات نکند و او را بر سخاوت ترغیب کند و طعام بی
را و چشم او خوار و حسیب سازند چافت محبت ز رویم از آفت موم و افام
بیشتر است و نام غالی و تفسیر کریمه و اجتناب از بختی آن بعبه الاضنام
میفرماید که مراد با صنام ز رویم است و ابراهیم علیه السلام و عاف موده که مرا
و فرزندان مرا از عبادت ز رویم و بستگی بآن و می ده چه فشا جمیع
محبت است و در اوقات عطله ایشان را رخصت باری کردن و چند
بشرط آنکه مشغل بر بعضی زیاد و ارتکاب قبیحی نباشد این آداب از همه کس
ستحسب باشد و از جوانان نیکوتر چون قوت تمیز در غالب شود او را بر تقصیر
کنند که عرض اصد از اسباب دنیوی خط صحت است تا بدن خدایانکه

بضرب تاویب کند از فریاد و شفاعت منع کند چه آن شیمه مالیک و ضعف
و معام باید که تقصیری ظاهر از و شاید نکند بضر با اقدام نماید چون
بضر حاجت افتد اول باید که شمار اندک و لم بسیار باشد تا عجز
گیرد و بر معاودت جرات نکند و او را بر سخاوت ترغیب کند و طعام بی
را و چشم او خوار و حسیب سازند چافت محبت ز رویم از آفت موم و افام
بیشتر است و نام غالی و تفسیر کریمه و اجتناب از بختی آن بعبه الاضنام
میفرماید که مراد با صنام ز رویم است و ابراهیم علیه السلام و عاف موده که مرا
و فرزندان مرا از عبادت ز رویم و بستگی بآن و می ده چه فشا جمیع
محبت است و در اوقات عطله ایشان را رخصت باری کردن و چند
بشرط آنکه مشغل بر بعضی زیاد و ارتکاب قبیحی نباشد این آداب از همه کس
ستحسب باشد و از جوانان نیکوتر چون قوت تمیز در غالب شود او را بر تقصیر
کنند که عرض اصد از اسباب دنیوی خط صحت است تا بدن خدایانکه

بیشتر عادت غلات و حبوبات
بیشتر شکر و آب گلاب
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد
بیشتر عادت زردی و زرد

و سباحت حجاب عفت و حیا و خصال که در زنان باین فتیله مرغیب باید و خود را
 لایق آموخت و از خواندن نوشته تنگی منع باید کرد چون بحدش برسد و درین مجلس
 با کفوی تعجیل باید نمود است طریق تربیت اولاد و چون در شناسی این مباحث و
 شرح بعضی آداب واقع شده انجا ضرورت آن آداب اگر مخصیص کون
 نیست و بیابان نکوشد چه وثوق بر قابلیت ایشان بیشتر است آداب
 سخن گفتن باید که بسیار گوید چه بسیار گفتن شایسته خفت و مانع عقول و
 موجب سقوط مهابت و قلت وقع باشد و عائشه صدیق رضی الله عنهما فرماید
 که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که طوطی خوش سخن بجان ایشان طوق سخن الهی
 بود علیه افضل الصلوات و اکمل التیجات سخن با بعدال فرمودی تبریه و تری
 که سادای شدی کلماتی که بزبان جفاقت ترجان آن حضرت جاری نشد و
 ابوذر جهار گفت چون کسی را بینی که بی حاجت سخن بسیار بگوید بفرمود که آن را
 است و تا آنچه را که گفت در خاطر مقرر نکند و بلفظ نیاید و در حرکت که گشته اند

[illegible]

فکر از آنست که سخن بگوید و بگوید آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام باید که
از مکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقف باشد باید که قوت
خود بر آن اخل نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند جواب نگوید اگر
جماعتی پرسند او اخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی
بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاف باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
جواب خود بگوید و هر چه که طعن در مقدمه نباشد تا سخن که با و گویند تمام نشود
بجواب شتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون با و دخلی باشد
دخل ننماید و اگر سخن از او پوشیده از اند استراق سمع نکند و بزرگتر آن مجلس سخن
بکنایت نگوید و از با عقل ال بر کشد پست بلند و اگر سخن شکل افند تمیز شود
گرداند و بی مصلحتی با طناب نکوشد بلکه طریقه ایجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
بسیار استعمال نکند و محش و ستم احتراز نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
تبعیض کنایت گفتا کند و از فراخ شیخ که موجب سقوط مروت حدت آنها

سخن بگوید و بگوید آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام باید که
از مکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقف باشد باید که قوت
خود بر آن اخل نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند جواب نگوید اگر
جماعتی پرسند او اخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی
بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاف باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
جواب خود بگوید و هر چه که طعن در مقدمه نباشد تا سخن که با و گویند تمام نشود
بجواب شتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون با و دخلی باشد
دخل ننماید و اگر سخن از او پوشیده از اند استراق سمع نکند و بزرگتر آن مجلس سخن
بکنایت نگوید و از با عقل ال بر کشد پست بلند و اگر سخن شکل افند تمیز شود
گرداند و بی مصلحتی با طناب نکوشد بلکه طریقه ایجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
بسیار استعمال نکند و محش و ستم احتراز نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
تبعیض کنایت گفتا کند و از فراخ شیخ که موجب سقوط مروت حدت آنها

از طعن نامری
سخن بگوید و بگوید آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام باید که
از مکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقف باشد باید که قوت
خود بر آن اخل نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند جواب نگوید اگر
جماعتی پرسند او اخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی
بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاف باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
جواب خود بگوید و هر چه که طعن در مقدمه نباشد تا سخن که با و گویند تمام نشود
بجواب شتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون با و دخلی باشد
دخل ننماید و اگر سخن از او پوشیده از اند استراق سمع نکند و بزرگتر آن مجلس سخن
بکنایت نگوید و از با عقل ال بر کشد پست بلند و اگر سخن شکل افند تمیز شود
گرداند و بی مصلحتی با طناب نکوشد بلکه طریقه ایجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
بسیار استعمال نکند و محش و ستم احتراز نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
تبعیض کنایت گفتا کند و از فراخ شیخ که موجب سقوط مروت حدت آنها

سخن بگوید و بگوید آنکه احتیاجی بآن واقع شود آن هنگام باید که
از مکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقف باشد باید که قوت
خود بر آن اخل نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند جواب نگوید اگر
جماعتی پرسند او اخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی
بجواب مشغول شود او بهتر از آن قاف باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
جواب خود بگوید و هر چه که طعن در مقدمه نباشد تا سخن که با و گویند تمام نشود
بجواب شتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون با و دخلی باشد
دخل ننماید و اگر سخن از او پوشیده از اند استراق سمع نکند و بزرگتر آن مجلس سخن
بکنایت نگوید و از با عقل ال بر کشد پست بلند و اگر سخن شکل افند تمیز شود
گرداند و بی مصلحتی با طناب نکوشد بلکه طریقه ایجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
بسیار استعمال نکند و محش و ستم احتراز نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
تبعیض کنایت گفتا کند و از فراخ شیخ که موجب سقوط مروت حدت آنها

عزیز است از هر
مهری از سعادت که از خود نماند
مهرستان و دین و دنیا و آخرت
خدا را که از او است
اول این است که از او است
باز آن که از او است
بیش از این که از او است
یک شدت و در حق و غرض
خدا شدن و از او است
در هر دو دنیا و آخرت
و دنیا و آخرت

بیشتر باشد و از حکیمی پرسیدند که چو خفتن تو از خفتن پیش است گفت زیرا که
مرا و گوش او ده اند و یک زبان مصر یعنی که دو بشنو و یکی پیش گو
آداب که است سکون در حق تعالی کند که نشانه طیش است و تانی را
از حد کند که علامت کسب است چون مشک بر نخرام شود و نه مان خفتن حج و را
نخنداند و بر رقیه اعتدال نگاه دارد و بسیار باری نگر و که آن شود و بهمان
و پیوسته سر پیش نهارد که آن دلیل غلبه حزن و فکر است و در کوب نیز اعتدال
نگاه دارد و در پستی پای دراز کند و یک پای بر دیگری نهد و بر آن نشیند و لا و
پادشاه و استاد و پدر کسی که مشایخ ایشان باشد و سر بر او دست نهد علامت
حزن و کسالت باشد و گردن بکشد و از حرکات عبث مثل بازی با ریش و دیگر
اعضا اصرار کند و گشت و برنی و دهن نکند و از مقال گشت و غیره بماند و بیرون
و از شاد و مصلحتی اجتناب کند و آب و مین و مینی چنان نیندازد که حاضران شاد
کنند یا آواز آن بشنوند و در قیاسه نیندازد و برست و سر استین و مین کی کند و چون

و دنیا و آخرت
عزیز است از هر
مهری از سعادت که از خود نماند
مهرستان و دین و دنیا و آخرت
خدا را که از او است
اول این است که از او است
باز آن که از او است
بیش از این که از او است
یک شدت و در حق و غرض
خدا شدن و از او است
در هر دو دنیا و آخرت
و دنیا و آخرت
عزیز است از هر
مهری از سعادت که از خود نماند
مهرستان و دین و دنیا و آخرت
خدا را که از او است
اول این است که از او است
باز آن که از او است
بیش از این که از او است
یک شدت و در حق و غرض
خدا شدن و از او است
در هر دو دنیا و آخرت
و دنیا و آخرت

عزیز است از هر
مهری از سعادت که از خود نماند
مهرستان و دین و دنیا و آخرت
خدا را که از او است
اول این است که از او است
باز آن که از او است
بیش از این که از او است
یک شدت و در حق و غرض
خدا شدن و از او است
در هر دو دنیا و آخرت
و دنیا و آخرت

[illegible][illegible][illegible]

سبب از این جهت است که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جویند باید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوة و التحیت من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

و اینست که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جویند باید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوة و التحیت من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

و اینست که در هر حرکت و ترویات متوالی هیچ صنعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه سبب سقوط و تار و مهابت شود انواع تعب و مشقت
 به شخص عائد گردد پس باید که ایشان اودائع الهی انسته شکر و جود ایشان آید
 و اندوایشان مسریقه رقی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کافر نماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه سیرینه ایشان نسین
 ملال و کلال ضعف باشد و اوای طبیعت و جبلت مرکوز و ملاحظه باید کرد که
 در هر فطرت میان او و ایشان اشتراک است و شکر آنکه حق تعالی ایشان امانت
 داشته بجا باید آورد و اگر ایشان جویند باید کرد چنانچه حضرت متمم کارم خلایق
 علیه الصلوة و التحیت من الملک الخلاق فرموده ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی را برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با معائن
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه و دیبا میسر نشود فحش است یک است سماعت
 نماید و اصحاب صور مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار نکند چه غالب خلق تابع

۲۲۸
 دردم که یوسف غریب باشد در حضور
 یعنی ملک ایران در دوران و در
 در غنای خود غفلت از انجا که
 با یکدیگر در میان و در
 کردن حاجت و در
 با خضم و در
 شکر که در اول و در
 بنی حقیقی و در
 اهل و کون و در
 در قدرت و در
 بنی حقیقی و در

واما بجای طبع و قوت شهوت موسوم از ایشان همیشه یوفا و شباهت قدم معروفند
 اما بکبر و عدم تحمل هوا آن موصوف و علم بعقل بسیار است لطافت و یکسانیت
 اما بحلیت و حرص و نفاق بنجار و دم یوفا و امانت و کفایت موسوم باخیل
 و لوم ملوم نهند بقوت حدس و وهم و پستی و چالاکای موسومند اما بصبوح و حسد
 و مکرند موسوم و ترک شجاعت و جودت خدمت حسن منظرند که را با بغیر و فساد
 قسوت و بی حفاظی مشهور

[illegible][illegible][illegible]

براری
 عواید المصلحتین یعنی دو حد
 است و بعد از آن مضاف به شمس
 به وحدت مضاف به شمس
 نقصان المارک را که
 باشند در حد ذات
 یکی از یکی
 موقوفی
 المارک
 موقوفی

۱- در این کتاب که در این کتاب است
 ۲- در این کتاب که در این کتاب است
 ۳- در این کتاب که در این کتاب است
 ۴- در این کتاب که در این کتاب است
 ۵- در این کتاب که در این کتاب است
 ۶- در این کتاب که در این کتاب است
 ۷- در این کتاب که در این کتاب است
 ۸- در این کتاب که در این کتاب است
 ۹- در این کتاب که در این کتاب است
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب است

و تباعده ایشان از هم دیگر بنا بر تباین مزاجی مثل شگ با غصه الخ و سرکه و نظائر آنرا
 محبت نیست نخواهند بلکه آزار میسر و بر بگویند و ملکیت و منافعت و محبت
 بحکم الف و نفرت نامند و محبت و نفور زبان دو گونه بود یکی طبیعی چون محبت
 مادر و فرزند را و دیگری ارادی چون محبت معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سبب آنکه دیر شود
 و زود و دیر و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر و چه نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روحانی و مناسبت جانی حاصل
 اما دیر فتن جفا اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که دیر
 بند و دیر کشاید چه اجتمع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کن این سخن برین وجه

۱- در این کتاب که در این کتاب است
 ۲- در این کتاب که در این کتاب است
 ۳- در این کتاب که در این کتاب است
 ۴- در این کتاب که در این کتاب است
 ۵- در این کتاب که در این کتاب است
 ۶- در این کتاب که در این کتاب است
 ۷- در این کتاب که در این کتاب است
 ۸- در این کتاب که در این کتاب است
 ۹- در این کتاب که در این کتاب است
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب است

۱- در این کتاب که در این کتاب است
 ۲- در این کتاب که در این کتاب است
 ۳- در این کتاب که در این کتاب است
 ۴- در این کتاب که در این کتاب است
 ۵- در این کتاب که در این کتاب است
 ۶- در این کتاب که در این کتاب است
 ۷- در این کتاب که در این کتاب است
 ۸- در این کتاب که در این کتاب است
 ۹- در این کتاب که در این کتاب است
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب است

۱۰ یعنی لذت کمال است
 ۱۱ تصور و محبت است
 ۱۲ لذت و محبت است
 ۱۳ لذت و محبت است
 ۱۴ لذت و محبت است
 ۱۵ لذت و محبت است
 ۱۶ لذت و محبت است
 ۱۷ لذت و محبت است
 ۱۸ لذت و محبت است
 ۱۹ لذت و محبت است
 ۲۰ لذت و محبت است

سبب حدوث شکایت درین نوع محبت آنکه طالب لذت متعال در استغنائی
 نماید و طالب منفعت از اموال و قوت حصول مطلوب خود دارد و توافق میان ایشان
 کمتر متصور شود و این محبت است که پیوسته عشاق متشاکلی متظلم باشند و محبت خود
 ظالم باشند چه استغنائی لذت نظر وصال تعجیل خواهند و در مکافات آن به
 تأخیر کنند و این نوع محبت نوعی مقرر و بلاست و محبتی که میان پادشاه
 رعیت و حاکم و محکوم و غنی و فقیر و مالک و ملوک است هم بنا بر اختلاف بواعث از
 طرفین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در کار او قاضی
 معقود باشد و هر آنکه فقدان مطلوب سبب ملالت شود که مایه کایه است و در لذت
 که مستلزم رضا بقدر استحقاق است این غایب مرفوع نشود و این محبت اخیار چون نشانی
 ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و تصور ایشان غیر محبت است که
 تبدیل را بان اهمیت از شوب مخالفت و منازعت و ملاست و شکایت خالی باشد
 نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشد تحقیقت تو

۱۰ یعنی لذت کمال است
 ۱۱ تصور و محبت است
 ۱۲ لذت و محبت است
 ۱۳ لذت و محبت است
 ۱۴ لذت و محبت است
 ۱۵ لذت و محبت است
 ۱۶ لذت و محبت است
 ۱۷ لذت و محبت است
 ۱۸ لذت و محبت است
 ۱۹ لذت و محبت است
 ۲۰ لذت و محبت است

۱۰ یعنی لذت کمال است
 ۱۱ تصور و محبت است
 ۱۲ لذت و محبت است
 ۱۳ لذت و محبت است
 ۱۴ لذت و محبت است
 ۱۵ لذت و محبت است
 ۱۶ لذت و محبت است
 ۱۷ لذت و محبت است
 ۱۸ لذت و محبت است
 ۱۹ لذت و محبت است
 ۲۰ لذت و محبت است

بصورت و این بمنزله کبریا است شیخ ابوعلی سینا در ملاح سالیه الطیر بالعمه و در وجه
این نوع دوستی نموده چه کسر مردم اطلاع بر حقیقت نیست محبت ایشان مستثنی
از این نیست هر چه بنی بر عواض باشد هم عواض را مل شود و محبت کثر سلاطین
بار عایا بنحوت است که ایشان بر عایا منعم و آبریزه منعم علیه است
و محبت پدر فرزند را ازان وجه که بر و حقوق دارد ازین محبت است ما روحی گیر او را با
مجتبی است چه در این منزله نفس و داند صورت و انسخه داند که طبیعت است صورت او
نقل کرده و مثالی که بر لوح فطرت است ثابت نموده و فی الواقع تصور صورت
چه پدر سبب صوری وجود فرزند است ماده بدن او جزو اندوده و خلق خلق مشابه
و این محبت است که پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بگوید که فرزند از او
و بر جان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند بر او را قبول شمرد که گویند و خود را کون
اکست از آنچه سابقا بود همچنانکه باین سخن سرور شود و تفضل فرزند نیز خرم شود و
ازین محبت فرزند را سببی دیگر است که خود را منعم بر و شاکر چنانکه سلطان

[illegible][illegible]

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاد شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصله و مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجمالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از و رای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرود
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهر بانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقاد

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاد شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصله و مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجمالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از و رای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرود
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهر بانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقاد

و رعیت گفته شده و هر چند تربیت او زیاده کند این محبت زیاد شود و دیگر آنکه بگوید
 او پسند حاصله و مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این معنی اگرچه
 به تفصیل کثیر در از معلوم نیست اما شعوری اجمالی بان از تشبیه به آنکه صفتی
 را از و رای حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافست و محبت
 فرزند پدر را محبت پدر را که سرست چه وجود او سبب وجود پدرست و تا خرازد
 بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد مانند آنکه پدرانه بیند و مدتی با او متخلف نیاید
 حاصل نکند و این محبت در شریعت فرزندان را محبت والدین و رعایت ایشان
 و صیت بسیار فرموده من غیر لکس و اما محبت برادران از مرتبه محبت پدر فرود
 کمتر باشد چه ایشان در مرتبه سبب وجود و شریکند و شرکت متفقین نوعی از نیاز
 تواند بود و بعضی حکما سوال کردند که برادر بهترست یا دوست در جواب گفت برادر
 گاهی بکار آید که دوست باشد و باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدرانه باشد
 طریقه شفقت و مهر بانی مسلوک نماید و رعیت باید که سلطان را اطاعت و انقاد

حسبیت ماسرطاطیس گفته محبت مشوق زود تر رفع کرد و چنانکه زودتر
زود تبا به شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلوک دارد و با هر که محبتی که
حق است حاصل کند به مقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متباد
بطریق قربت با پدر یا برادران ایمن ملت یا ائمه و احکام را به عاقلانه عظیم محبت با
سلاطین با جلال و مطاع و با والدین با کرام خدمت با هر یک از آنها و با
برقی و محاطت و محکم گفت اند محبت نعم نعم علیه ایشتر است از هر چیز و فرزند
واحدان کننده و فرخنده و خواهند داد دوست دارند و محبت بناسی ایشان
دارند تا فرض دهند چون از محبت استخلاص حق خود سلامت و فرخنده خواهد بود
مال خود را دوست داشته باشد چنانکه محسن که محسن الیه ارباب توقع منفعتی
دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خیر است محسن الیه را این نوع محبت با
محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد محسن بالعرض و ایضا
محسن جدوسی در ایصال نفع محسن الیه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

حسبیت ماسرطاطیس گفته محبت مشوق زود تر رفع کرد و چنانکه زودتر
زود تبا به شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلوک دارد و با هر که محبتی که
حق است حاصل کند به مقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متباد
بطریق قربت با پدر یا برادران ایمن ملت یا ائمه و احکام را به عاقلانه عظیم محبت با
سلاطین با جلال و مطاع و با والدین با کرام خدمت با هر یک از آنها و با
برقی و محاطت و محکم گفت اند محبت نعم نعم علیه ایشتر است از هر چیز و فرزند
واحدان کننده و فرخنده و خواهند داد دوست دارند و محبت بناسی ایشان
دارند تا فرض دهند چون از محبت استخلاص حق خود سلامت و فرخنده خواهد بود
مال خود را دوست داشته باشد چنانکه محسن که محسن الیه ارباب توقع منفعتی
دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خیر است محسن الیه را این نوع محبت با
محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد محسن بالعرض و ایضا
محسن جدوسی در ایصال نفع محسن الیه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

حسبیت ماسرطاطیس گفته محبت مشوق زود تر رفع کرد و چنانکه زودتر
زود تبا به شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلوک دارد و با هر که محبتی که
حق است حاصل کند به مقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب متباد
بطریق قربت با پدر یا برادران ایمن ملت یا ائمه و احکام را به عاقلانه عظیم محبت با
سلاطین با جلال و مطاع و با والدین با کرام خدمت با هر یک از آنها و با
برقی و محاطت و محکم گفت اند محبت نعم نعم علیه ایشتر است از هر چیز و فرزند
واحدان کننده و فرخنده و خواهند داد دوست دارند و محبت بناسی ایشان
دارند تا فرض دهند چون از محبت استخلاص حق خود سلامت و فرخنده خواهد بود
مال خود را دوست داشته باشد چنانکه محسن که محسن الیه ارباب توقع منفعتی
دوست دارد بلکه از محبت که قابل اثر خیر است محسن الیه را این نوع محبت با
محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد محسن بالعرض و ایضا
محسن جدوسی در ایصال نفع محسن الیه نمود و پس شبیه کسی است که مالی

[illegible][illegible]

و عجب
 دیان شد سعادتی کبیرین
 خدای غازی و دگر گوئی تمجید جن جنین
 آرد از نسیم آفتابین
 درستان و دانه و لعلی ایشان
 بعضی را روشن شمشیر کج ایشان
 لاف و نشان کور دیان ایشان
 غفلت کور تحقیق و جست و خیز ایشان
 که بنایش به عمارت اولی ایشان
 اوصاف کامل و اطلاق و اضلاع
 است که از آن آفریدند ایشان

محمد باقر میرزا

[illegible][illegible]

211

و یک مرتبه تواند بود پس توافق و عقاید که بآن اشارت رفت برین وجه
 صورت بند که همه دارم می محمل شریک باشند اگر چه در محقق این بر تفصیل
 آن اطلاق نباشد باینکه آنکه طبقه عالی که بتایید الهی می یابند و از لوازم
 تعلقات طبیعی مجرود و مجرد حقیقیه را بصفت جلال و سمات جمال باشند
 کیفیت صد سلسله موجودات از مجرد برتر مرتب واقع طایف باشند و بعد
 نفس ابروی که مطابق نفس الامر باشد تصور نمایند و چون نفس را درین انشاء
 حقیقیه تعلقی بقوتی چند هست که بسبب آن احوال معنوی جسمانی میکند
 چون جس مشترک و دویم و خیال و آن قوی را بحسب اختلاف امرجه صفا کلام
 در مرتبه است و در هیچ وقت هیچیک ازین قوی نه در خراب نه در برید
 مطلق مطلق نیست پس در آن حالت که نفس انسان بصورت آن چنان متعین نشد
 برآینه و آینه آن قوی صورتی مثالی ملایم آن معانی تنگ شود چه در آن معانی
 سازد چیزی شوب صورتی و همی در شأ و تعلقی بسیار است و نسبت انصاف

[illegible]

[illegible]

باشد سوم مقدار آن و ایشان طائفه باشند که موازین و این است میان
اهل مدینه نگاه دارند تعیین مقادیر شایسته برای ایشان مگر این باشد و حدیث
ایشان حساب و استیفا و پند نه طب و نجوم باشند و در عیال ایشان
طائفه باشند که در نه را از تعرض اعدا و تغلبان نگاه دارند و نسبت به امور
طلاق و طلاق بکفایت ایشان مربوط و جماعت ایشان جماعت قریه
باشند پنجم ارباب الاموال و ایشان جماعتی باشند که تزیین احوال مایوسان
طوائف از ایشان منتظم شود خواه از جهات مساعدت و معانیت خواه
از وجه مزاج و جماعت ایشان حرف مختلفه و کاسبی مختلفه و در حالت
نست که هر طائفه از این طوائف را بل هر شخص از طائفه در مر خود دارند
باید که یک کس اصناعات مختلفه مشغول نگردانند زیرا که موجب تحریف طبیعت شود
و هیچ کدام کمال معتد به نیست ساینده چه کسب کمال هر صنعتی اوقتی و تو
لائق باید چون وقت و توجه بر موزع شود همه در مرتبه قصور و اندک چنانچه گفته اند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



مجلس

1977

10

10

1961

10

سازد تا همه را علی اختلاف المراتب و حی حاجت بقبله بارگاه روشن تبار او
باشد و در حدیث واردست که پادشاه ظل الله است در زمین که هر مظلومی
آسیب نوار حوادث زمان پناه باو آورد و شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری
حایت عدل است میان احاد برابا و افراد رعایا چنانچه فحوا می گریه یاد او و
جَلَلْنَاكَ خَلِيقَتِي فِي الْأَرْضِ فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالنَّحْوِ اِشارتی بآن تواند بود
و بعد از تمهید این مقدمه کاشته میشود که همچنانکه بدین حسب قسمت او
منقسم بقاضی و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت یکی
سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصالح عباد است و
معاش و معاشرت و هر یک بکمالی که لائق اوست برسد هر آنکه سعادت حق
لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظل الله باشد و
تکلیف سیاست مقتدی صاحب شریعت لاجرم میسر آید و اوسع نوازان گانه عباد
و بر ملا و اصل خواهد بود و مقتضای علم است

مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲
مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

فی طلعه الشمس ما یغنیك من حل | این قسم را مثالی روشنتر آفتاب

عالمات دولت صاحب مانی سلیمان مکانی ست که آگاه باید کشف و تحقیق
بیشتر بنظر تابشیران من و زحما خجسته اما که صبح صادق یوم نبی الشریع
منظر موجود است فرموده اند چه باندک زمانی ملک و ملت را رونق و بهجت و بهر چه
افزوده و طوائف امام کنف امان از حوادث زمان آسوده گرگ و میش از یکجا
خبر و شاهین و راج و یک ششمان خواب کرده آمد تعالی آفتاب بدش
را که شعاع احسان مشرق و غرب عالم رسانید و راج آفتاب روز افزون و اراد
عین الکمال زوال و صحت مبوط و بول مصون مامون و دم سیاست
و از انقلاب خوانند و من اصحاب ان شهادت عباد الله و تحریک بلاد و املا
و ایشا را و می نباشد و باندک فی بیکت و یومی متصل بشتاوت است و ای
چرا پادشاه ظالم چون بنائی ست ثانی که بروی برت نهند هرینه اساس آن
بتاب آفتاب عدالت الهی گذاخت گردد و بنامندم شود و بزرگان خرد و ان

مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲
مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲
مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲
مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲

که بخرد و بزرگوار است که از چشمه پیرونی گیرند گنج خسروی هموز توان کرد و از پای ملخی که اند
دست موری خیر بماند سفره سلیمانی تزیینت توان نمود و باز عودی که مرشده
بموجب از مال مظلومان بنیوستانند مال آن جز ناله زار نباشد چه آله شراب از
خون لب چارگان کینند از خنده آن جز گریه غمی حاصل نیاید و از شاد
آن جز خمار و لام و استقام زباید از در انداختن سیدی که بغارت برادر دروغ
توان ساخت اگر کند و لوحی که اجتماع بر تالاج برانید شمس مسند شهریار
و حال توان کرد و سپری که از مال بیجان بی سامان با فواید شیر قضا نشود و جگر
که از وجه گدایان میان سازد و دفع تیغ بلا نگر و بلکه از سهام حواش و شراب و جگر
ان یافت که باطن پاک دریشان صفائی دل پناه آورده و حصول تهنیت و شادمانی
و آرامش و تنی راوست او که در وقت توجیه اسفار و افتخار و مقام احوال و خود را بدو
از خاطر میماند و ره ساکنان خائفا و خست و تاج سلطنت بر سر مردی قرار یافت که
از او خاطر میماند و سرایان تاج شمس طلبید تحت خلافت مستقر با او ایستاد

247

[illegible]

معالجات طبو از ازاله آن سعی میگردند بخاج مقرون نباشد تا و زنی که تمام طبع
جمع کرده بودند و کتب احضار کرده درین باب مطارحه میکردند یکی از بزرگان خاص
در مدح و چون حال مشاهده کرد گفت یا بنیر المؤمنین یا بنیر غرته من غنات الملوك
ما مون اطباء را گفت احتیاج علاج نیست که بعد ازین اقدام بین امر خواهم نمود چه
صبر بر مقامات شد آنچه بر بفتح ابواب مطالب امانیت و در حدیث تفریح
بیاورج کنج پنجم بسیار با طمع و دل مردم مضطرب شود ششم اشکریان منافق
نسب چه برآید موجب انجذاب خواطر و معایت و وقار خواهد بود و این جماعت
نیست اما اولی است و بسیار و اشکری متوسط آن چهار خصلت علویت را می
و عزت حاصل توان کرد پس عهد همین چهار باشد الحمد لله تعالی که حضرت پاد
دین پناه را جمیع این خصال صلیت و ذات کریمش بنهایت معارج است و طلال
و صل و چون سبق تمیذ یافت که پادشاه طیب عالمست و طیب را معرفت منزه است
در و کیفیت علاج آن گزیر نمیست پس برآید بر سلطان احب باشد که در حکمت

[illegible]

٢٤

۱۰۰

مجلس

مجلس القضاة

بر طبقات دیگر حاکم گردانده گفت اندک هرگاه که ارباب علم و کمال باشند
پادشاه سرد و باشند نشانه ترقی دولت و تزیینت اوست و او باشد حکایت کرد
که حسن بویه که در عهد خویش والی مملکت رسی بود و بخت نکند بطما ایسا لطیف
خود ممتاز توبی بغرامی روم رفت و در مبادی قال غلبه اشک اسلام شد
و بر کف استیلا سی تمام میستند بعد از آن غیبر ایل روم و مبادی رفت از طرف
الشکر جمع کرده روی به لشکر عراق نهادند و ایشان اندام یافتند و غنی انبیه
بتلا شدند ملک روم دست و پا از آنز و خود اندام یافتند و این غنی انبیه
از ایل رسی بود چون معلوم کرد که او از رسی است گفت اگر ترا پیغامی در عهد پاد
خود برسانی گفت من خدمت کنم گفت حسن بویه ای که که قبیله منقصین قصه آدم
عراق را خراب سازد اما چون نرسیدت و احوال تو منقص نمودم اما معلوم شد که قبا
دولت تو هنوز متوجه اوج کماست و ترقی در اوج اقبال چنانست که انقباض
دولت و منقصت زوال منقبض انقباض و انتقال نمند و میان حضرت علم

[illegible]

مستطابانی که در مسکو
کسرتون داشتید و تقاضای معفو
نماید شمرست که آن را در
اوم است از این باب
و ناموس و برادر غایت
یعنی از آن شود و در اینجا
حاجت غایتی نیست
افزون و غرض از این
است که در این
عالم مقدر

این مکتوبات
 بکاران و کارکنان
 سپهر بکارگاه
 پیشکش عالی خود
 کند در پیشگاه
 سعادت و کرامت
 بکاران و کارکنان

در آن تشریف تو اند بود و بی مخصوص شخص احد است از بغیر سرت نمیکند چون
 قدرت پس بهر یک نه و نا طلب به عنوان شخص باشد بعضی که در آن حال سراسر
 و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان اند و تا آنچه محاسب
 صاحب اولی و اصلاح داند اعمال فرماید و ایرجاست که اگر مقتول را وراثت
 نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به بیت سلطان
 اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قی قسط گردد
 که سلطان بنفس خود توقف احوال رعایا نماید هر یک را بحق خود از ازار
 و کرامات فائز گرداند و تحقیق بمنی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
 راه سلطان باشد اگر همه وقت میسر نشود و زنی معین ارباب جوانی را که برود
 تا بی و هفت عرض جوانی و رفع سوانح حضرت سلطان نمایند و لو که عجم را قتی
 معین بوده که طاعت آن حوام را بر عام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم فرمود که هر کس که اسد کفایت امری از امیر مسلمانان یا بفرموده او

در آن تشریف تو اند بود و بی مخصوص شخص احد است از بغیر سرت نمیکند چون
 قدرت پس بهر یک نه و نا طلب به عنوان شخص باشد بعضی که در آن حال سراسر
 و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر و رای سلطان اند و تا آنچه محاسب
 صاحب اولی و اصلاح داند اعمال فرماید و ایرجاست که اگر مقتول را وراثت
 نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به بیت سلطان
 اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قی قسط گردد
 که سلطان بنفس خود توقف احوال رعایا نماید هر یک را بحق خود از ازار
 و کرامات فائز گرداند و تحقیق بمنی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
 راه سلطان باشد اگر همه وقت میسر نشود و زنی معین ارباب جوانی را که برود
 تا بی و هفت عرض جوانی و رفع سوانح حضرت سلطان نمایند و لو که عجم را قتی
 معین بوده که طاعت آن حوام را بر عام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم فرمود که هر کس که اسد کفایت امری از امیر مسلمانان یا بفرموده او

این مکتوبات
 بکاران و کارکنان
 سپهر بکارگاه
 پیشکش عالی خود
 کند در پیشگاه
 سعادت و کرامت
 بکاران و کارکنان

و نظم امور بها و کنی پس باید که عیت را با التزام قوانین عدالت و کتاب
فضیلت تکلیف فرماید چه چنانکه قوام بدن طبیعت است و قوام طبیعت بنفس
و قوام نفس بعقل قوام مدینه بملک است و قوام ملک بسیاست و قوام سیاست
بحکمت که عین شریعت است و اما موجد و مبرر نهج شریعت باشد انتظام حاصل
تواند بود چون ازان منجم تویم انحراف یا بدعت و فتن ملک بر و افراط
گوید *أَحْضِطِ النَّاسُ حَقَّكَ* یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
نگاه دارد و چون از قیام جمیع عدالت فارغ شود و عیان همت را بجانب
و حسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانچه
بفصیل مبین شده و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
احسان قرین هیبت و جلال باشد چه با سقوط هیبت احسان بسبب بیجا
زیر دستان و از دیار طمع ایشان گردد و اگر مثل حراج تمام ممالک یک
لس و هند را ضعیف نشود و اسطاطالیه اسکن در ریاست کرد که باید که مظلومان

ازانی استلاق
میوه اکر است فوعلیت
نگار و در کینای دلیات
و سر از ای باعلی طلبیدن
حق جان و دلی است شایخ
تالیست بکنا چایا و کوی
در بجز که کونا فوعلیت
ایشان را به خود و نجاست
کفر و ایمان

۱۰۰
 عین الف در عین زین
 الف بچو گاه توان در
 خوارست به کس او را
 در دهر کنساز تو کرم

شادان و آرمیدار و دانا و پندیده
گشتاخی کون کلش در راه
سودا دادان انبساط
شرم و محاسن و غلبه و باختر
جزا گشتن شربت لعل
عینیت ترین
شادانه سلطان خوشی

از آنکه بسیار باشد تا عرض حاجت تو اندک و اشکریان و مجتبران از آن است
بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام نکنند و حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام
بحکم آنکه منظر انوار تجلیات جلالی و جمالی و محبتی اما عظمت الهی و نهایت
بود و مهابت در مرتبه شست که ابوسفیان در وقتی که هنوز مسلمان نشده بود
معاذ اله نزد آنحضرت آمد چون باگوشه گفت اشد که من ملوک را اقبال
بسیار دیده ام و از هیچ کدام این عجب و هیبت در دل خود نیافتم و لطف و
درجه که در زنی بی پیش آنحضرت آمد میخواست که عرض حاجتی نماید و بانا
اشعه انوار قدس که از وزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر چه اویزانیه مطهره
منعکس شده بود و هشتی هر چه تا سرداران زن ظاهر شد حضرت چون بر منحنی
اطلاع یافت فرمود و ترس که من پسرنی از عربم که قدید بخور و قصد آن حضرت
تسکین عجب مهابت از دل آن زن تو بود عرض حاجت تو اندک و مگر بهر
و تواضع بسکینان وزیر دستان از اخلاق کرامت از وظائف ملوک آنکه

تعالی بیخیزد و اراده
کرمش شعله ایست
نورین بر صورت بدین نور
و بگویند شین خازن خلافت
چون که در اول بگویند بی بی خداوند
از پیش و بعد در شش بی بی خداوند
و تشریف تعالی بی بی که بی غایت
و بعد در شش بی بی که بی غایت
از آنکه بخت که در دنیا و آخرت
صفت بیان که در دنیا و آخرت
گشت که در دنیا و آخرت
خاک شد با نعمت و حال آنکه
بجز از خصلت که در دنیا و آخرت
از آنکه بخت که در دنیا و آخرت
نقش بیان که در دنیا و آخرت
و ششیت که در دنیا و آخرت
نقش بیان که در دنیا و آخرت

بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام نکنند و حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام
بحکم آنکه منظر انوار تجلیات جلالی و جمالی و محبتی اما عظمت الهی و نهایت
بود و مهابت در مرتبه شست که ابوسفیان در وقتی که هنوز مسلمان نشده بود
معاذ اله نزد آنحضرت آمد چون باگوشه گفت اشد که من ملوک را اقبال
بسیار دیده ام و از هیچ کدام این عجب و هیبت در دل خود نیافتم و لطف و
درجه که در زنی بی پیش آنحضرت آمد میخواست که عرض حاجتی نماید و بانا
اشعه انوار قدس که از وزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر چه اویزانیه مطهره
منعکس شده بود و هشتی هر چه تا سرداران زن ظاهر شد حضرت چون بر منحنی
اطلاع یافت فرمود و ترس که من پسرنی از عربم که قدید بخور و قصد آن حضرت
تسکین عجب مهابت از دل آن زن تو بود عرض حاجت تو اندک و مگر بهر
و تواضع بسکینان وزیر دستان از اخلاق کرامت از وظائف ملوک آنکه

۲۹۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴

موسوم باشند عظیم است و بهترین ابواب مکالمه با هر کس است چه کس را دوست
 باشد که با او ستانم باشد همراهِ خود را با دوستان نهد هر آینه در ثنائی محاببت
 بکنون خاطر کس اطلاع توان یافت چون اگر کسی فهم مخالفت نماید سر با
 سعه باید نمود که به محالیت مرتفع شود و به محالیه و محالیه انجام داد و اگر بمحالیت میسر نشود
 تا تجدید رحمت دفع توان نمود بمحاربه استقامت باید کرد و در دفع اعدا محالیت
 و ناریای در دفع دشمنان مدعویم است اما لفظ کذب و عذر هیچ حال جائز اگر
 احتیاج بمحاربه افتد حال از دور و نیت یا بادی باشد و جنگ یا دفاع اگر ابرام
 باشد باید که عرض او محض خیر بود و البته برای من یا طلب تصاعص یا حتی که نزد ایشان
 باشد جنگ کننده برای علیه تفوق چه غالب است که بادی مغلوب باشد مگر آنکه
 برای من یا طلب حق جنگ کند تا لشکر متفق بکند باشد جنگ نزد چه میان
 دشمنان فتنه خیزی عظیم باشد تا میسر باشد پادشاه را بفرض جنگ کردن نشاید
 چه اگر شکست شود قابل تدارک نباشد مگر ظفر یا بد اخلاقی خالی تواند بود و بهیست

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت ۱۳۵۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

بعضی جزیه و محاربه و محاربه واجب است و شستن حقیر استحقاق نماید که چه
کم من فیه قلیله علیہ فیه کثیره باذن الله و بعد از ظفر ترک تدبیر نماید نمود
حکم باشد که کسی از زنده اسیر کند قتل نماید که چه در سه منافع بسیار است
مثل استرقاق و سن و فدا که متضمن استماله قلوب اعدا تواند بود و چنانچه قرآن
بان جلالت و بعد از ظفر بر اعدا قتل ایشان جایز باشد مگر آنکه از شر ایشان
بدون قتل امن تواند بود و بعد از استیلا اعدا را تبعیت و اطاعت بجا آید
چه در حال اعدا ملوک و رعیت باشند و قصد مالکیت رعایای خود کردن و خلا
قاعده عدالت است و در احوال حکومت که چون اسکندر بعد از ظفر بر شهر
شمیر اهل آن باز گرفت اربطاطا یسر گمان شخون بقتاب باد تو
منصورش آنکه اگر پیش از ظفر و قتل دشمنان خود و بر بودی بعد از ظفر
ترا در قتل زیر دستان خود چه عدد و کسب مال نمود احوال اکابر ملوک
و موجب نیست معاقده دولت و استحکام قواعد حشمت و ابست چه هر چند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة
الخلق بعد الانبياء
الذين هم ائمة
المسلمين

قوت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و مأمون که وسط عقد خلافت و ربطه
 نظم جلالت بود گفت که اگر اهل جبراً بمیانند که مراد عفو کردن چه لذت
 جبراً را تحقیق پیش من آورند و بحق کمال انسانی و تحسین بصفات ربانی
 و مقتضای ^{طریق} لذت خلق هم غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور و حقیقت
 و رحمت عفو الهی مقتضای جلوه ظهور و نظام عجز و قصور بشری است چنانچه
 در حدیث که اگر شما گناه کنید حضرت حق تعالی طائفه دیگر یا فریاد کند گناه کند
 رحمت بی علت او و مرآت عفو تحمل نماید پس تحمل بحلیه عفو شبه بند آیتی
 که هیچ خیر نیست تواند بود و چون رای بر بیان نامی ظلمت و امی حضرت سلطان
 بانی اساس جهان بانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قواعد کشورستانی را
 و قائل موم سلطنت و حقائق آداب مملکت و ایالت و عوامض اسرار حکمت و
 غرائب احکام ملت از تلقین مهم قدسی و فیض فضل نبوی بی بیاطت تعلیمات
 کسب و تعلیمات انسی صلیت و نفس مقدسش بر تریب بلند یایه و علمنا و من کذنا

شد و در باره او بگوید این منی نظیر
 است که ما این عهد و دوستی ای
 شایع بین این حکام گناهکاران
 را با اسکندر گفت عهد و دوست
 نیکوست گفت و در وقت دوستی
 نظیر خشم جان هندوگران را می
 کرد و باشد اخطار مونس

مراد از شاهزاده رشید با

مکرمی عثمانی شمس الدین محمد بن عثمان
لیان اکبر سیدت و عثمانی

فہرست کتب و رسائل

مفتی محمد رفیع الدین

خبرنامه
اداره انزلی
دفتر اول

۱۰۰

و عظمت صاحب قدرانی باین فرو شکوشتنیه آید که تعالی این وزیر ملک بخت
 و سعادت سپهر معدلت و رافت را که بمن انظار عنایت و فیض انوار محبت
 ایشان میں زمان روشن و بیط جهان گش گشته در اوج قبال چهر
 جلال و جلال و جلال مصون دارا و دو خود سعادت و جنود و و ایشا
 چون سلسله زنجانی با اول متصل مقرون بختی و کلماته و العارفین اتم و
 ملتخبیم در آداب خدمت و رسوم مقربان سلاطین و ارباب دولت
 طریق عامه مردم و معاشرت با سلاطین و حکام آنکه بدل با ایشان محبت
 و رزق و تبریکان شاد و خدمت گویند و بارکان بر طریق طاعت و خدمت
 و در اقبال او امر و نواهی چون خلاف امر الهی نباشد بقدر قدرت
 نمایند و حقوق ایشان از اجتناب و غیره بر وجه رعایت و انانیت و ارباب
 انقباض و انحطاط را ندینند و در تعظیم و تجلیل ایشان ظاهر و باطن را جمع و قیمت
 احوال نمایند و در وقت ضرورت باین احوال فدا می کنند چه در حفظ

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مجلس در خدمت

مستور
مستور
مستور
مستور
مستور
مستور
مستور
مستور
مستور
مستور

دنیا و اہل و ولد بوجہ عالی ایشان مرہطست و کسانیکہ وعدہ و خدا را می
 باشند باید کہ بخود بر زیادتی و ریت تجاسر نمایند چہ صحبت سلاطین یا بدخول
 و آتش و مخالفت بشیر تشبیہ کردہ اند و الحق رعایت آداب ملائمت
 کاری صعبست و ہر کس را کمندت اریاض آن نیست بعضی شایع طریقت
 گفتہ اند کہ کسی کہ خدمت سلاطین نکرده باشد تعلیق نوزیدہ از وسوگ طر
 نیاید چہ مقتضای السُّلطانِ ظِلِّ اللہِ رعایت آداب مجلس خاصہ و درون سبائت
 نفس و رعایت رسوم طریقت گردد و ہر کہ در حضرت ایشان مجال تقریب یابد
 باید کہ بکاری کہ با نفوذست مشغول باشد و بفضول و روی کار یا دخل نیست
 و التزام ملائمت بر جمعی کند کہ ہر وقت کہ اورا طلبند حاضر باشد و بقل حضور
 کہ موی بسامت مست محمزی باشد ہر چہ از ایشان صادر شود از اذن و وسع
 مع گویندہ بزرگ بلفاق چہ ہر چہ نفع یابد بابتہ از وجہی میل خواہد بود
 استبظا آن جہ نماید و از از و استحسان کند و اگر کسی اقر بہ نصیحت ایشان باشد

[illegible]

عزت لازمست اگر مرد و طالب لذات حیوانی و شهوات نفسانی اند و
بایشان بعت در ضرورت باید نمود و حکما این طائفه را به شبهه تبویل کرده اند که
در اطعمه بعت در حاجت بجا باید و شهت و قنوت و کثرت آن هر دو موجب فساد شود
و از سراط طایفه نیست که مردم بدوست و بر محال محتاجند و حال فاقه نیست
استند از محرومان ایشان و نسبت به در حال شدت بعت امداد و معاونت و
تجایج امداد است که در این بی نیاز تریز هر چه هم توانند بود به استحقاق نسبت بل
بفقر و سوا که به این امر هیچ شکی نیست و بیرون استیجاق فقر و سوا نیست بل همان
و ثروت آنست که در این امر اگر چه زیاده و اندک باشد و انفاذ هفتاد
مردم حیات به این امر که به این امر و تقصیر و اگر گمان بر خوردن این خصلت است
کمانی خطاست تجربه صداقت صادق که در عیار اعتبار تمام عیار آید از اول و آخر
عالم است و در این امر هیچ شک نیست و هیچ کس از کفر و کفر این ملک دنیا
و اینها نافع نیاید و بجای دوستی که دمی مساعدت نماید و وصول بسعد

علاقه محبت انقسام پذیر بلکه شاید که حجاب غلیظ شود و ناقصت کی انجام
و طریق نیست که بی تکلف آنچه را که در دست باشد از او انصافی نماید و بهر گشت
بصفا مبدل شود و دوست برین طائف واجب است چه هر چه در دست است باید به
یا مرکوب قصد نمایند و مراعات آن اجمال کنند بفساد انجامد پس از این تمسک
از و خیرات درین موقع توان داشت چگویند آنکه از فواید صفت انقلاب بعد از
ضرر بیخایت متصور است چه عوامل عداوت بعد از محبت بیشتر و مبدل اگر چه
در دوست با دوستان است دوست چه از آن اختلاف خیزد و از اختلاف تباین بگزیند
و تباین مبدل همه شر درست باید که صلا با دوستان بیکدیگر و ادبی که او باشد
خست نماید چه مضایقه با دوستان و تباین دنیا که محل ترجمه شریف و فکیف
در علم که با نفاق از دوا و پذیرد و بخل امتیاض گیرد چون از دوست شایسته بپس کند
با و اظهار و وقت نماید بوجهی که متضمن تباهی لطیف باشد و سماعت و مروت با و
در آن عیب جایز ندارد چنان صورت محض خیانت باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

بهر وقت که در دست باشد از او انصافی نماید و بهر گشت
بصفا مبدل شود و دوست برین طائف واجب است چه هر چه در دست است باید به
یا مرکوب قصد نمایند و مراعات آن اجمال کنند بفساد انجامد پس از این تمسک
از و خیرات درین موقع توان داشت چگویند آنکه از فواید صفت انقلاب بعد از
ضرر بیخایت متصور است چه عوامل عداوت بعد از محبت بیشتر و مبدل اگر چه
در دوست با دوستان است دوست چه از آن اختلاف خیزد و از اختلاف تباین بگزیند
و تباین مبدل همه شر درست باید که صلا با دوستان بیکدیگر و ادبی که او باشد
خست نماید چه مضایقه با دوستان و تباین دنیا که محل ترجمه شریف و فکیف
در علم که با نفاق از دوا و پذیرد و بخل امتیاض گیرد چون از دوست شایسته بپس کند
با و اظهار و وقت نماید بوجهی که متضمن تباهی لطیف باشد و سماعت و مروت با و
در آن عیب جایز ندارد چنان صورت محض خیانت باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

در دوست با دوستان است دوست چه از آن اختلاف خیزد و از اختلاف تباین بگزیند
و تباین مبدل همه شر درست باید که صلا با دوستان بیکدیگر و ادبی که او باشد
خست نماید چه مضایقه با دوستان و تباین دنیا که محل ترجمه شریف و فکیف
در علم که با نفاق از دوا و پذیرد و بخل امتیاض گیرد چون از دوست شایسته بپس کند
با و اظهار و وقت نماید بوجهی که متضمن تباهی لطیف باشد و سماعت و مروت با و
در آن عیب جایز ندارد چنان صورت محض خیانت باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

دفع غنائی خوا...
 ماهنامه...
 بنشیند در آغوش...
 در وقت غنائی خوا...
 ماهنامه...
 بنشیند در آغوش...

قبول نیفتد و در احوال نسبت با او شرم گردند باید که بر عادات و شرم هر شخصی از ایشان
 مطلع شود تا آنرا بمقابل دفع کند از آنچه موجب قلق و اضطراب ایشان بود و هم
 باشد تا وقت خود استعمال نماید اطلاع طوبی گفته بهترین طریق در دفع عادی و سی است
 که خود در فضائل که میان ایشان مشترک باشد برایشان را جمع گرداند چه بآنکه خود در چه
 رسیده باشد تعرض عادی از خود دفع نموده ایشان را با دلال تسلی فرسود و تلفظ به
 و نفیرین و لغت و صفت شیمه زنانه ناقص است از عادات ارباب عقل و کیم است
 چه با آنکه خود در کتب اخلاق سفارش شده با و از آن میجو مضرتی بخصم برسد ایشان را
 تعرض خصم باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابو مسلم مروزی
 نذیری ما و در مسامحه نصیرا که از قبل مرویان الی خراسان بخود عرض نمود ابو مسلم
 خوش نیامد او را در جواب طبع نمود و گفت اگر بخواهی عرض کنست بخون ایشان را لودیم
 ما و از آن که زبان تعرض عرض ایشان نایم چه عرض چون دشمن را آفری سید که
 از این امر نباشد شامت کند بان اظهار فرح نماید چه تحقیق چنان آفت کیم است

بنشیند در آغوش...
 در وقت غنائی خوا...
 ماهنامه...
 بنشیند در آغوش...
 در وقت غنائی خوا...
 ماهنامه...
 بنشیند در آغوش...

که از آنکه...
 بنشیند در آغوش...
 در وقت غنائی خوا...
 ماهنامه...
 بنشیند در آغوش...

بعد از اسلام قاجار بالمشاورت قصیده نموده و در شناسی آن تیسرید معذرت استغفار
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم عفو بریده نفوت او کشید و برده
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمود از تن روح پرور جسمه مطهر چون کرده
 با و حواله فرمود و او را در سلک بندگان تسبیح سحرگاه و آیت و دفع ضرر اعدا را
 ست کی صلاح ایشان فی نفسهم اگر میسر نباشد صلاح ذات لایین دوم
 احتراز از شر ایشان با اختیار بجزایر یا ارتکاب سفری و در رسوم و تقویم
 و آن از تهمینه میراست اقدام بر آن قتی نماید که دشمن شریک لذات باشد و احتراز
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک که اگر دشمن بدو ظفر میاید بیشتر از ضربه
 با و میرسد و مانند که از اجابتی در رسوم و دنیا و آخرت نیست با و جو و از عذوبت
 تماشی باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن گیر نماید اولی باشد اما محسوس را باطل
 نعم و ارات فصائل دیگر اسباب سعادت اخل خارجی که موجب فقر و احوال
 و بوجان سواد الا نفسانیه باشد اندک باید نمود و بهنگام ترا و باید کرد و مردم قبیله

بعد از اسلام قاجار بالمشاورت قصیده نموده و در شناسی آن تیسرید معذرت استغفار
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم عفو بریده نفوت او کشید و برده
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمود از تن روح پرور جسمه مطهر چون کرده
 با و حواله فرمود و او را در سلک بندگان تسبیح سحرگاه و آیت و دفع ضرر اعدا را
 ست کی صلاح ایشان فی نفسهم اگر میسر نباشد صلاح ذات لایین دوم
 احتراز از شر ایشان با اختیار بجزایر یا ارتکاب سفری و در رسوم و تقویم
 و آن از تهمینه میراست اقدام بر آن قتی نماید که دشمن شریک لذات باشد و احتراز
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک که اگر دشمن بدو ظفر میاید بیشتر از ضربه
 با و میرسد و مانند که از اجابتی در رسوم و دنیا و آخرت نیست با و جو و از عذوبت
 تماشی باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن گیر نماید اولی باشد اما محسوس را باطل
 نعم و ارات فصائل دیگر اسباب سعادت اخل خارجی که موجب فقر و احوال
 و بوجان سواد الا نفسانیه باشد اندک باید نمود و بهنگام ترا و باید کرد و مردم قبیله

بعد از اسلام قاجار بالمشاورت قصیده نموده و در شناسی آن تیسرید معذرت استغفار
 مندرج بود چون حضرت استماع فرمودم عفو بریده نفوت او کشید و برده
 که بمن آن استبحاح امانی توان نمود از تن روح پرور جسمه مطهر چون کرده
 با و حواله فرمود و او را در سلک بندگان تسبیح سحرگاه و آیت و دفع ضرر اعدا را
 ست کی صلاح ایشان فی نفسهم اگر میسر نباشد صلاح ذات لایین دوم
 احتراز از شر ایشان با اختیار بجزایر یا ارتکاب سفری و در رسوم و تقویم
 و آن از تهمینه میراست اقدام بر آن قتی نماید که دشمن شریک لذات باشد و احتراز
 از شر او هیچ وجه دیگر متصور نباشد و اندک که اگر دشمن بدو ظفر میاید بیشتر از ضربه
 با و میرسد و مانند که از اجابتی در رسوم و دنیا و آخرت نیست با و جو و از عذوبت
 تماشی باید نمود اگر انگیز قهر او بدست دشمن گیر نماید اولی باشد اما محسوس را باطل
 نعم و ارات فصائل دیگر اسباب سعادت اخل خارجی که موجب فقر و احوال
 و بوجان سواد الا نفسانیه باشد اندک باید نمود و بهنگام ترا و باید کرد و مردم قبیله

استاد این کتاب را در کتابخانه
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی

سنتی است که از پیش از غایتی غالی عن ملک پس ستمگر با یکدیگر جمیع خیرات
و به قصد پرت طلب و محض خیر باشد تا بر به عید خلافت الهی رسد
والله الموفق للکمال و بید و تحقیق المطالب والامال

مغرب در معنی لواحق

حکیم محقق و فیلسوف مدتی نصیر الملة والدين محمد الطوسی که اکثر این لواحق
از پرتو اشراق انوار فواید است ختم کتاب خلاق مصری ابوصایا اظلال
نموده که شاگرد و ارسطاطالیس بنان فرموده الحق عموم نفع این لطائف کلم
در غایت حکم بر وجهیست که سر و که از ابعاد سواد شریاض او اوراق
رقم زند بکله با قلام فهم بر الواح ارجاع ثبت کنند چون از میان تطورات
و لطائف حسن اتفاقات که آنهم از اثر دولت حضرت سلطانی سلیمان مکان
تواند بود و درین فرصت نسخه لایسرا که ارسطاطالیس بحمت میکند و القدر
که شاگرد او بود و به نظر قاصد سیده و مشتمل بر بیسیار جمیع بود

فیکست باقی معنی
در سند علم و حکمت
و در کتابخانه
مجلس شورای ملی
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی

استاد این کتاب را در کتابخانه
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی
مجلس شورای ملی در تهران
در سال ۱۳۱۰ خورشیدی

۲۸
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبی الموعود و آله الطاهرین
و علیهم السلام
و بعد

همی گشت باید که پادشاه بلند مرتبه صاحب راسی و سیح شیرین زبان و آواز
باشد و سخن کم گوید و بار اول نشیند چون یروان آید مرتبه اتقن منصب است
بکار دارد چنانچه از دیگران ممتاز باشد رعایت باز رگامان که از بلا و جیب
بمملکت و آیند واجب اند اما موجب انتشار حیثیت میل و دل قلوب کثرت
تجارت شود بان سبب مملکت معمور گردد و باندک مساحت که بایشان کند نفع بسیار
یابد و خنده بسیار کند چه کثرت خند هیبت و قارار از دل ابر و دانه پیر
و ضعف حرارت غریزی شود آبی سکنند در شوق حرصین باشد که آن خوا
خاتریست چه فخر باشد و چیزهای که حیوانات خیره در آن توراج باشند از فرا
وران مودی بضعف بدن نقصان عمر است بسبب کسب اخلاق زنانه
از احوال سگینان ضعیفان غافل میباشند و تفقد احوال ایشان واجب آن
که موجب ضایع حق و جذب قلوب حلالیست حبیب غلات و غیره که تا
خشک سال بوصله نشینند چنان که اهل صلاح از توین باشند و اهل فساد

محب البقیع الشکر الیوم
از حبیب و تقوی و جوان و کرم
ان در جواب است و تمیز
بافهم که کبریا و عزت و جلال

خالف

نقص عمد بفساد انجامید چیرگی که از تو فوت شود سفت بنمای گشیمه
صبیان ناقصانست اهل ملک خود را کسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فائق شد نهزید عنایت تربیت مخصوص ار که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دشت چه ایشان علایا اتجریل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو اوس و جمله
اصول طب و نجوم میدنستند از دست کسی که معتمد تو باشد چیرگی
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اوسش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شد به و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنید کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

نقص عمد بفساد انجامید چیرگی که از تو فوت شود سفت بنمای گشیمه
صبیان ناقصانست اهل ملک خود را کسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فائق شد نهزید عنایت تربیت مخصوص ار که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دشت چه ایشان علایا اتجریل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو اوس و جمله
اصول طب و نجوم میدنستند از دست کسی که معتمد تو باشد چیرگی
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اوسش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شد به و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنید کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

نقص عمد بفساد انجامید چیرگی که از تو فوت شود سفت بنمای گشیمه
صبیان ناقصانست اهل ملک خود را کسب فنون علوم امر کن کسی که
و علم فائق شد نهزید عنایت تربیت مخصوص ار که این خصلت به دست
محبت تو در لها شود موجب و نق ملک بقای کر جمیل پادشاهی نمایان
بمیاسن چنین و خصلت و وام دشت چه ایشان علایا اتجریل علوم
مینفرودند بر تبه که دختران خانه پدران و هنر و اداب نو اوس و جمله
اصول طب و نجوم میدنستند از دست کسی که معتمد تو باشد چیرگی
و از محافظت خود غافل مباش آن قصه را و اوسش مکن که پادشاه
تحف از برای تو فرستاد و از جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت بر سر پر
مطلبیت او قریب با فاعی شد به و غرض ایشان از آن قصد تو بود و آنحال
بفرست در یافتن و ترا بنید کرد و می اسکند بر یک دلیل حکم مکن چون لامل
شوندیل بطرف اقوی کن ای اسکندر عدل صنعتی از صفات الهی است

و حکم و باده و شکر خوریده آلودان اینصورت قلب شش و قلب شش پانجا حسته سال
از تغییر هواستجاب بحالت برگرفته بیکان خط اعتدال مزاج الزام قانون
لازم دانسته نمی نی چگونگی که بپایست الت سلطانی طبیعت را چه مجال که
از اعتدال تجاوز نماید از انحراف دم نزدیک در بساط افراط و تفریط قدم
بلکه حکم عدل که در طبع زبان اسخ شده هوا جبر جبر جذبی که بر وریام از
کسب کرده بود اکنون او میکند آبر بر بخاری که از بخار حبس نمود و در عرض
و در آنها بازیند به عمارت ازلی بجهت همی عمارت عالم آب و گل میریزد
علوی پیرانه سر نشاط جوانی از گزینده بجهت طلب نسل نبات قطرات
نطفه و در جام امهات نعلی ابداع میکنند مواد آمان و بدن جان از نوا طلوع
عدوان متعرق شده و طبیب حیات الهی بکافور تسکین حرارت مرده
مزاج زمان از بخت حواش و در آن منحرف شده و طبیعت بشر بهماهی
علاجش نیاید نهال انال این غایت که از خشک سال فتنه خوشیده بود

[illegible]

پس صلوات علیہ

3

خبر

...

2

المعلمين

از فیض اسطرارفت سلطان مبرات آثار بی بحوی باز آمد و غنچه دلهای جهان
 که از دماهی سحر اهل طغیان تو تو گر بسته بودیم معدلت آنحضرت^ت گفتم
 گرفت و از نظار و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال^ت رود
 اثر بروت حوادث منجم شده و دو گلین طبیعت بسوم^ت بموم^ت خوشید^ت بمقتضای
 فائز الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها و چمن فکر^ت از اعدا
 فطنت نور این حقایق از کون منقش شده با آنکه ظلمات که در^ت علایق
 بزرگ آفاق چون فرو گرفته نور این قانی از غیاست^ت خواست^ت غفلت گشت
 و برآید توان این ای روشن^ت مشرق خاطر سر بر زد که همچا^ت که مطلع^ت
 بانور آفتاب بایون حضرت صاحب^ت مافی^ت الوعای^ت اوصاف میمون^ت سلطان
 سلیمان مکانی منور شد مغرب^ت آن نیز از پر تو نام سعادت^ت و جام ایشا^ت
 ستیغ^ت گردد و همچا^ت که مشرق مغرب^ت عالم از انوار سلطنت ایشان^ت روت^ت
 مطلع مغرب^ت این سال^ت نیز بیا من^ت آفتاب^ت بابت^ت آفتاب^ت ایشان^ت مگر^ت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

١٢٤

✓

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله

20

نہیں

10

انسان

۲۲۹

۴۳۳
 شاهزاده خانم کبود
 ای محبت منور
 آفتاب درویشی
 پادشاه و شاهزاده
 سعید از مراد
 مراد پادشاه و پادشاه
 سعید خاندان
 هر چند از نور لایق
 هر چند از نور لایق

اعنی نیرین فلک جهان داری و عین سپهر کامکاری که یکی خورشید را
بتیغ شمع کرد و در مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته و یکی ماه صفت بفرغ
نصف ظلمت ظلم و عدوان از ملک سلیمان محو کرده اگر و ممالک افلاک از
پرتویست خورشید با غزاله در کنار آسجادی گرفته و ثواب شیرین یک تن جمع
شده و نین توان یک استرا میداده عرصه خاک از اثر عدالت این پادشاه
گیتی پناه از طبیعت اعدا و مطلقا مخالفت گشت گرگ میش را شبانی کرده و
چهره را دیده بانی نموده و ایام رفت ایشان گریبان ریده بزرگوار
و بخون آغشته غیر آشفتن بچراغ نتوان طلبید و چشم روشن سلطنت اندک
روشن دیده ایام از دیدار ایشانست و دوست نورمند خلافت اندک قوت
از زو بازوی اقتدار ایشان بر که سر از طوق عبودیت این خلیفه خدای عز و جل
امیس و اطوق لعنت در گردن و دید آنکه پای از جاده اطاعت ایشان نهاد
پای بند شقاوت ابدی گردید که با چون گاهی بقیع برض برک کاهی می

[illegible]

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت: ۱۳۵۴
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۴
 شماره قفسه: ۱۳۵۴

و باز نقش اول ثانی شمع محبت جمع فضائل منبع نور فضل و آفت فنون عقلی ما علوم نقلی حقیقت آگاه و مولوی محمد عابد الله که نسبت کمال آتش باطنی پیران این فرق زمین آسمانست تافته تعیین اتق که اگر سهوی خطائی از خاسته این پیران سرکشید باشد با صلاح این باب کمال قبح بحسن و تقصیر بصحت متبدل گردد		
۹ تاریخ تاریخ	۱۰ تاریخ تاریخ	۱۱ تاریخ تاریخ
حسن اخلاق جلای را محسب کمال سال طبعش در سنه ۱۲۰۰	بکمال طبع و گشت در باب بیفرو و آفت چشمه آجیات آید بین بیرون گشت ۱۲۰۰	
تمام شد		
قطع تاریخ طبع از علم تاریخ جهان تا شمایل منشی و فاعلی تخلص به		
طبع انسانق حسالی گردید عیش تاریخ زروسی اجلال	گشت مشهور بحمله آفاق گفت مطبوع کتاب اخلاق ۱۳۰۰	

درست و لطیف است و تصحیح
 بهند استخوان در خارج
 اوصاف تشدید میباشد
 بعضی صفاتی که از داخل است
 معقول نشانی از اندیشه
 خطا و طبع منور و در بیان
 چنان صفت نبوده از ادوات
 فضائل در ادوات لازم میباشد
 یعنی در صفاتی که شادی بود
 غیر خوشه و شادمانی و حسن و بلا
 وقت و اصالت و قوه و غایت
 تمام اینها در این کتاب

تاریخ طبع از علم تاریخ جهان تا شمایل منشی و فاعلی تخلص به
 گشت مشهور بحمله آفاق
 گفت مطبوع کتاب اخلاق
 ۱۳۰۰

rrr

۴۳۳
شیرین و شیرین
دشت و دشت
بسته تا شب
نورانیان
بنی ساقی

نائب رئیس هیئت مدیره

طائر نظر را بشب بنگی بر دانی آموزد مع بسط خط الابیض کشیده ز بر زار نشانی
 ثاقب تراشیده کاغذ طافی زرد و طافی سفید چسبانده و حفه ماه و خورشید
 لوحی دور و از سیم و طلا ای کامل عیار بحد و تحریر و خورن تصحیح میا کار سنگ
 آینه شکل چون منطقیان قضیه حکمیه عکس مستوی کرده باشد
 صنعت مغلوب مستوی و بیان آورده تا بدین این آتش جهان تاب بر قالب
 همایانی تحمل اوی امن کلیم خرد اسر باید بدیضا و از خشیدن این بزمی الم افروز
 بر عکس سنگ طور چشم مور اسر میانی مهیا فولاد و جوبه ارب و ادب تاب
 از عرق لیمو و بلور صفا خیز باض از غم اسفنج باب اولو کاغذ اسر و صفت
 و اجلی ابرق براق بارق خرمن زجاج شفاف سنگ افکن پیش از
 آبست رواق زبرجد را غیر نبات اشی سینه تراش و منقش فیض الماس و زبرجد
 الماس بکار پیش تنه ایوان حکمت از صنایع صفر کتابت با و اقی فیض و
 حکمیه خاتون فطرت از احجار چلای پروا طیب مبله الاحجار مرتع حرفت نورانی

وله قطعه یخ بصرع بی کم بیش و من نام اخلاق جلالی و طبع با لطف شعری

آن نشی میشل که منش نشی ان فیت نایش بود نگاه که پناه و شش و سبز و لطف و کرم و شان و جاست رکت از نیم ابر کرم او ب سنگ از بسکه و فایش نموا عید سرست یارب چه قدر لو لوش آموده بخت چون باد شمالی شده خلقش از رواج از امج گرانی نیالاست بلندش عکس از پس صدر پرده گرفت آینه پامال نخواه چو کس را ز ترشم والا بظری که رنگه شرف و تابندش چون عام شد اصبت او کسب مال	در عالم ارواح و و اجسام مثالی بست و سه صد و شش و صد و مثالی دو نور که گشته ز جبینش مثالی بس در و نافع چو نباتات جبال در شرطیه عهد مقدم شده تالی کز دست و زبان و قلم افشاند لالی او گشته بزمین طرف قطب شمالی این گنبد گردان شده فاونوس خیالی حال دل مردم بدل او شده حالی آهسته نهد پا بر صورت قالی در یافته بامیت بر سافل و عالی در قالب طبع آمده حنلاق جلالی
---	---

موجد پی تاریخ بعد حسن با گفت

اخلاق جلالی شده با طبع جمالی

منقول از...

عکس از پس صدر پرده گرفت آینه
پامال نخواه چو کس را ز ترشم
والا بظری که رنگه شرف و تابندش
چون عام شد اصبت او کسب مال
در عالم ارواح و و اجسام مثالی
بست و سه صد و شش و صد و مثالی
دو نور که گشته ز جبینش مثالی
بس در و نافع چو نباتات جبال
در شرطیه عهد مقدم شده تالی
کز دست و زبان و قلم افشاند لالی
او گشته بزمین طرف قطب شمالی
این گنبد گردان شده فاونوس خیالی
حال دل مردم بدل او شده حالی
آهسته نهد پا بر صورت قالی
در یافته بامیت بر سافل و عالی
در قالب طبع آمده حنلاق جلالی
منقول از...

ای همنان که کربا با بی الف کبریا اهل عرش است یمنی هر چه کیش مرئی شود خلق می خیزد

فهرست مضامین اخلاق حسنی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعة ششم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب مانی
۹۸	تبصره -		حمد الله تعالی طلال خلافة و رافعة علی العالمین -
۱۱۱	تبصره تیسیم هذه المعة -	۱۱	تمهید ب تالیف و ذکر القاب بایون بادشاهزاده
۱۱۵	حکایت -		اسلام فهد الله ملکه وسطاته -
۱۲۲	لمعة هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع
۱۲۸	لمعة هشتم در ترتیب کتاب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۳	لمعة نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۴۴	لمعة دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	اکشف غطا -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۰	لامع اول در تزیین فلاح و در دود لمعة است
۱۵۱	علاج جبل بسیط -	۴۴	لمعة اول در حصص یکایم اخلاق -
۱۶۸	علاج جبل مرکب -	۵۰	لمعة دوم -
۱۶۹	علاج بد دلی -	۵۹	لمعة سوم -
۱۷۰	علاج خوف -	۶۶	تنویر -
۱۷۸	علاج افراط شهوت -	۷۷	معة چهارم
۱۸۶	علاج خزن -	۸۷	لمعة پنجم -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۲۸	لمعه اول در احتیاج انسان بتمدن -	۱۸۹	علمای حسد -
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تدبیر منزل و در وی ششش لمعه است
۲۶۰	لمعه سوم در اقسام مدینه	۲۰۰	لمعه اول در سبب احتیاج بمنزل -
۲۶۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۱۹۴	لمعه دوم در سیاست اقوات و اموال -
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت -	۲۰۰	لمعه سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت -	۲۰۶	لمعه چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۴	آداب سخن گفتن
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۶	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای اخلاطون -	۲۱۸	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای در نظامطالین -	۲۲۰	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمه الطبع -	۲۲۳	لمعه ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمه الکتاب	۲۲۸	لامع دوم در تدبیر مدین رسوم بادشاهی در وقت بخت

خاتمه الطبع

بفضلہ تعالیٰ باریازہم نسخہ اخلاق جلالی بہاد دسمبر ۱۳۹۴ مطابق ۱۴ جمادی الاول ۱۳۹۵ ہجری قمریہ تمام گشتہ

در مطبع مثنوی نول کشور طبع پوشیدہ مقبول نہ گزیدہ



<p>تصنیف ماہر فن مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاہوری محزن الجواہر - از ملاطوری اخلاق میں - گلشن سروری - اردو نظم ہے تہذیب و اخلاق میں تصنیف غلام سرور لاہوری - گلہ ستم ادب - اخلاق و تہذیب و تدبیر معاش کا بیان یہ اردو میں ہے -</p>	<p>تصنیف ماہر فن مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاہوری محزن الجواہر - از ملاطوری اخلاق میں - گلشن سروری - اردو نظم ہے تہذیب و اخلاق میں تصنیف غلام سرور لاہوری - گلہ ستم ادب - اخلاق و تہذیب و تدبیر معاش کا بیان یہ اردو میں ہے -</p>
<p>تقانات حریری - فن ادب میں مع ترجمہ عمرہ چھاپی گئی - شرح حماسہ - قصائد حماسہ جو علم ادب میں ادسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے تصنیف مصنفہ طبع ہوئی -</p>	<p>تقانات حریری - فن ادب میں مع ترجمہ عمرہ چھاپی گئی - شرح حماسہ - قصائد حماسہ جو علم ادب میں ادسکی شرح کمال عمدگی سے مولوی فیض الحسن صاحب مدرس نے فرمائی ہے تصنیف مصنفہ طبع ہوئی -</p>
<p>کتب علم و تعلیم و تہذیب مطالب الرشیدی - مصنفہ حضرت شاہ تراب در طریقہ سجادات باطنیہ - مصباح الہدایت - ترجمہ فارسی عوارف مشہور کتاب ہے - مصباح التہذیب - کتاب تہذیب و اخلاق آموزی کی متعلین کے لئے از بس مصنفہ تصنیف شیخ کمال الدین صاحب - رسالہ ہدایت المؤمنین - الی سلسلہ اعتبار مطالب رشیدی - مصنفہ شاہ تراب علی درقوت در موزات فقر - چند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین عطار نقوی کیمیای سعادت - از امام محمد غزالی - گلشن اسرار - تصنیف مولوی الزر علی صاحب در نقیوت - مکتوبات امام ربانی - ہر سہ جلدیت نامہ کتاب</p>	<p>کتب علم و تعلیم و تہذیب گلستان حضرت سعدی شیرازی بخشے نافر ایضاً متوسط قلم - ایضاً چوب قلم کاغذ سفید ولایتی - ایضاً پر قلم و واضح و خوش خط مع فرنگی ٹولنگ میں گلستان تہذیب منقول بخشی مولوی ہادی علی صاحب مرحوم یادگار ہیں - گلستان ترجمہ تہذیب لفظ بلفظ ہوا ہے اردو - شرح گلستان - مصنفہ مولوی محمد اکرام ملتانی ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی ریاض علی مرحوم - خیابان شرح گلستان از سراج الدین علی خان - گلستان حکیم - قاضی بجا اب گلستان شیخ سعدی قابل دید ہے - ہزارستان جامی - بجا اب گلستان سعدی ہزار اولیا - از حضرت شیخ فرید الدین گنج شمس</p>

آئینہ جلای باطن اہل حق ہے ازار شادات حضرت
مجدد الف ثانی بہت خوبی کے ساتھ ایک کلیات
سکا کیب جمع ہو کر طبع ہوا ہے طالبین خواہش ملی
سے خرید فرماتے ہیں۔

گنجینہ عرفان مصنفہ فرید الدین عطار و دیگر عرفا
رسا کہ خوشیہ۔ سب سے بہ نشاط عشق ازار شادات
حضرت غوث الاعظم ج۔

بوستان جلی قلم۔ مانند اوسط قطعہ دین ^{بند} کا
بوستان دومصرعہ خوشخط تصنیف شیخ ^{بند} کا
پورتان ہترجم از ترجمہ فارسی بوستان سعدی
شیر شہر اردقہ کا لکھنا ترجمہ اس طبع کا ہے
مطبوعہ طبع کا پور۔

بوستان سے ^{بند} کا لکھنا ترجمہ اردقہ کا
شعوی شاہ شرف۔ ارسا و دین علی قلمی کا لکھنا ترجمہ
مضمون ہے۔

شعوی شعوی۔ مولوی دوم چار مصرعہ شش و فتر
مشہور اچاق دفتر ہفتم۔

شرح شعوی بحر العلوم۔ جدید طبع تصنیف
حضرت مولانا عبدالحی بحر العلوم مرحوم پیش
خامل القہ ہے۔

الطائف مثنوی۔ شرح مثنوی مولوی دوم۔
سکاشفات مثنوی۔ شرح مثنوی دوم از
مولوی محمد رضا۔

مجموعہ مثنویات یہ کلیات حضرت فرید الدین
عطار ہے اسکی شامل دس رسالے ہیں۔

شعوی ماسعیل۔ سناؤ حکیم زریں بک کا لکھنا
مجالس العشاق بالقویہ تصنیف میر ساجد
نیر و شہناشاہ امیر تیمور گورکانی ہے نظم و نثر لکھ
مطبوعہ سابق۔

مولانا ^{بند} کا لکھنا ترجمہ اردقہ کا
نظم الکلامی۔ شرح قیہ۔ دہ تانی تصنیف حین۔

شعوی بزم وصال۔ دفاغین مصنف شاعر
اہل زبان ہے۔

شعوی حضرت شیخ بہاول۔ تصنیف دین ^{بند} کا
میر تقی فیکر سنائی دہ سی مشہور مذاق نقوش
میں نا ایب کتاب ہے۔

تحفہ محرمی مولفہ خواجہ امیر الدین عرب علی
بحر تحقیق۔ مع نکایات ثنیایہ

انوار العارفین۔ مصنفہ مولوی محمد حسین
مرید حضرت سیدات علی حسینی ختی صابری۔
مجموعہ رسا کل۔ یعنی بوز العارفین وغیرہ۔

اکسیر ہدایت۔ ترجمہ کیساے سعادت
مجموعہ رسا لہامی و غیرہ سے بہرہ حق آتے
محمد زوداد صاحب حرم میں و با لہر دار کرد

مجموعہ رسا لہامی و غیرہ سے بہرہ حق آتے

